

مختصری از
شرح احوال و ترجمه آثار



فراخلمن

ارانتشارات

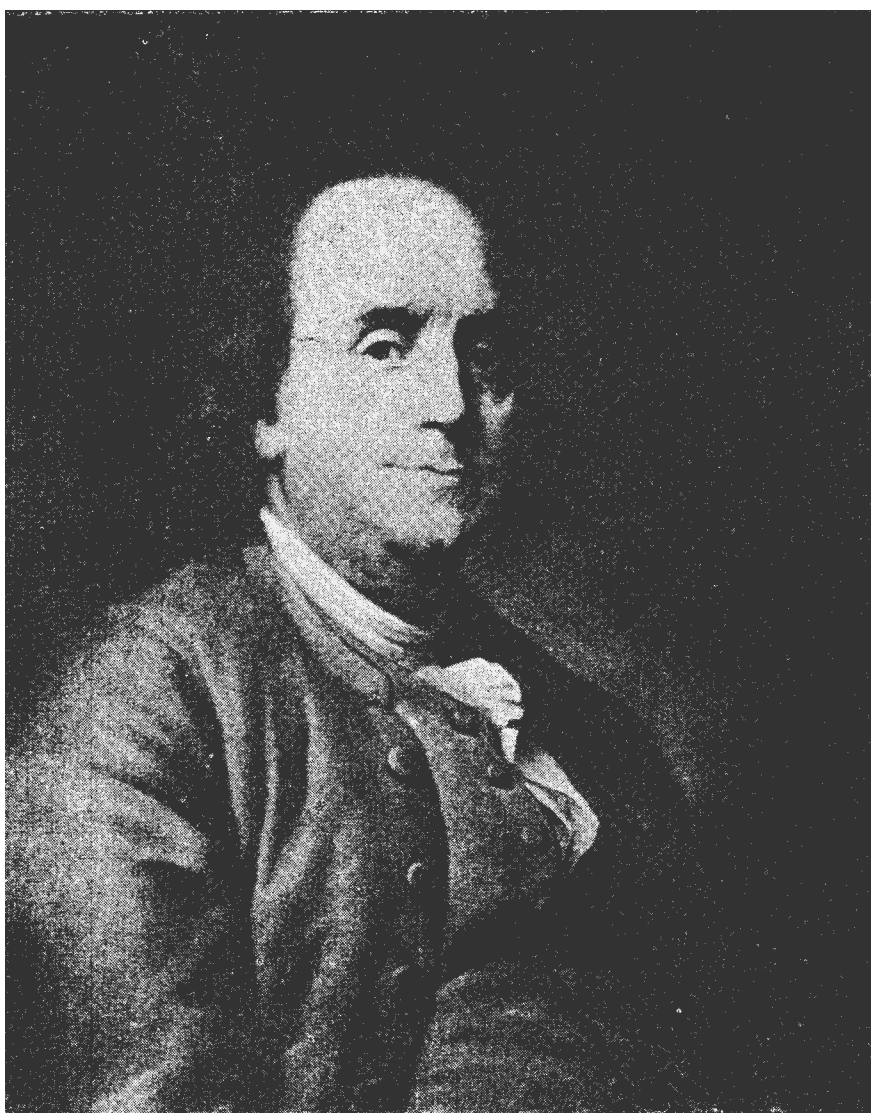
انجمن روابط ایران و آمریکا

۴۴
۴۴
۴۴
۴۴

طهران - اسفند ماه ۱۳۲۲

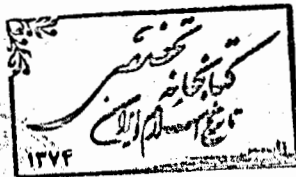
چاپخانه شرکت مطبوعات





بنیامین فرانکلن

مختصری از
شرح احوال و ترجمه آثار



۲۳۱۴۱۴

فرزاد گلشن
اینگی نشان

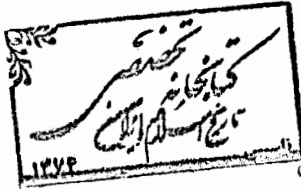
ترجمه و نگارش
دکتر محمد شاهکار

از انتشارات

انجمن روابط ایران و آمریکا

طهران - اسفند ماه ۱۳۲۲

چاپخانه شرکت مطبوعات



وزارت فرهنگ

رساله‌ای که باختصار در شرح احوال و ترجمه قسمتی از نوشته‌های بنیامین فرانکلن نوشته شده مورد مطالعه واقع شد.

وزارت فرهنگ از انجمن روابط ایران و آمریکا سپاسگزار است که با انتشار این اثر مفید اقدام کرده و آن را برایگان دردسترس دانش‌آموزان گذاشته است.

دانش‌آموزان هوشیار باید باین نکته دقیق توجه داشته باشند که فرانکلن از بزرگانی است که قول را با فعل توأم داشته و آنچه را درخیر و صلاح و راهنمایی دیگران گفته خود در اجرای آن پیشقدم بوده و بعبارت دیگر دستور هائی که برای زندگانی داده نتیجه تجربیات اوست و هر که بخواهد در زندگانی کامیاب شود باید در عمل بکوشد و کار کند.

این رساله که از حسن تصادف در آغاز سال نو انتشار می‌یابد برای دانش‌آموزان بهترین عیدی و هدیه است و شایسته اینست که هر دانش‌آموزی پس از خواندن و بهره یافتن آن را بدیگری از دوستان دانش‌آموز خود اهدا کند.

وزیر فرهنگ - دکتر عیسی صدیق

۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۲

بنام خدا

برای اینکه جوانان بخوبی تربیت و پرورش یابند و استعداد و نیروی خود را بیهوده و رایگان بکار نبرند هیچ وسیله بهتر و مؤثرتر از مطالعه شرح احوال بزرگان دنیاست، مخصوصاً بزرگانی که از میان طبقه متوسط جامعه برخاسته و با همت و کوشش و پشت کار اندک اندک مدارج عالی را پیموده اند. مردان بزرگ در دنیا بسیارند و مطالعه شرح احوال و آثار هر یک از جهت سودمند و شایسته پیروی است ولی وقتی خوب نگاه کنیم در میان آنها کسانی را می بینیم که در زندگانی راهی راست و درست پیش گرفته و جز بخیر و صلاح بشر کار نکرده اند، هم خود کامیاب و خوش بخت شده اند و همراه کامیابی و خوش بختی را بدیگران نموده اند، عبارت دیگر وجودشان خیر محض بوده است.

انجمن روابط ایران و آمریکا در نظر دارد گاه گاه در شرح احوال و خلاصه تعلیمات این مربیان نامدار عالم بشریت رساله هایی انتشار دهد و از این راه ب تربیت فرزندان ایران خدمتی کند، اینست برای اولین بار این رساله را که در ترجمه حال و مختصری از آثار بنیامین فرانکلین است انتشار می دهد زیرا یکی از منظوره های اساسی و هدف اصلی این انجمن معرفی آمریکا بایران و ایران بامریکا و شناساندن مردان بزرگ این دو کشور است.

زحمت ترجمه و تنظیم این رساله را آقای دکتر محمد شاهکار بعهده داشته اند و هر چند مختصر است و کافی نیست ولی دانش آموزان می توانند این نقیصه را بخواندن مکرر جبران کنند و برای کتابهای مفصلی که در این باب نوشته شده راهنمای خود قرار دهند.

رئیس انجمن روابط ایران و آمریکا

حسن اسفندیاری

مقدمه

هر کس کم و بیش نام بنیامین فرانکلن را شنیده و آثار و نوشته‌های او را دیده است. هر کس در اروپا یا آمریکا کمتر تجسسی در باب نوابغ دنیا و خیرخواهان بشر کرده باشد با اسم فرانکلن بر خورده و با او آشنائی پیدا کرده است. هر کس دوستدار دانش و تقوی و رادمردی و رادمنشی است محبت فرانکلن را در دل گرفته و او را هرگز فراموش نخواهد کرد. برای معرفی این مرد نامی مینیۀ Mignet مورخ شهیر و ارجمند فرانسوی مینویسد:

«فرانکلن مردی نابغه، متقی، مظهر خوشبختی و افتخار بوده»
«و زندگانی با سعادت او بهترین نمونه فراهین آسمانی است. بنیامین»
«نه تنها مرد بزرگواری است بلکه مصداق کاملی است از نیکوکاری»
«و عدالت و تقوی. سادگی و بی‌آلایشی خوی و طبیعت او بوده عبارت از»
«جذاب و گفتارش گیرنده و پسندیده بود.»

«بی‌تابی، بی‌صبری، خلق‌تنگی هرگز بفرانکلن راه نیافت»
«ترش‌روئی را پلیدی روح مینامید و بگفته خود او: بهترین ادب»
«در مقابل دیگران ینک منشی و خوش‌مشربی است. و همیشه میگفت:»
«نجابت واقعی در تقوی است. نوشته‌های او که آثار زندگانی عملی»
«وی میباشند بهترین درس اخلاق و رفتار مرد با شرافت بوده و بگفته»
«یکی از محققین پس از کتب آسمانی بزرگترین و مقدس‌ترین اسناد»

« برای هدایت و راهنمایی و سعادت بشر است. »

« فرانکلن در عین پاکدامنی نروتمند شد و باتمول خویش نیز »
« بدیگران کمک نمود. در زندگی عمومی و خصوصی همواره وجدان »
« و انصاف را قاعده رفتار خود قرار میداد. مادام که افراد بشر در »
« تکاپوی علم و دانش بوده قریحه و استعداد را دوست داشته و از هوش »
« و ذکاوت بهره می برند خاطره بنیامین فرانکلن را تکریم نموده و »
« فراموش نخواهند نمود. »

شرح حال و زندگانی این مرد بزرگ بسیار جالب توجه است و مخصوصاً تاریخچه زندگانی روزانه و خاطرات او که قسمت اعظمش بقلم خود فرانکلن نوشته شده بهترین درس اخلاق و نمونه کامل تقوی است. در عالم فلسفه مقام سقراط حکیم را دارا بود. اخلاق را نزد خود آموخت و دستورهای اخلاقی را پس از عملی کردن در زندگی شخصی خود بدیگران تعلیم میداد. سعی و کوشش این مرد نامی برای تسویر افکار و هدایت بشر در راه تمدن و تکامل بی نظیر است. دقیقه ای از وظایف خود کوتاهی نکرد جز تقوی و نیکی از او دیده نشد قریحه سرشار فرانکلن چنگال برق را از دامن آسمان گرفته به چاه نیستی فرستاد. کوشش تمام کرد که روح هموطنان خود را از رذائل منزّه کرده آنان را براه راست و بخوشبختی واقعی هدایت نماید.

تمام اشکالات و ناملایمانی که مردم هر روزه از آن می نالند و بهانه عدم پیشرفت و موفقیت خود می شمردند برای بنیامین پیش آمده لیکن اتکاء بنفس و ایمان بکار و فعالیت او در مقابل این ناسازگاریها فرسوده نشد و با عزم و استقامت آهنین خود بر تمام آنها غلبه و تسلط یافت.

سه عنوان بزرگ او : مربی اخلاق ، دوستدار جامعه و میهن ، دانشمند و مخترع ، همیشه پاک و منزّه ماند و آنکه در دامن زندگی این مرد دیده نشد . تحقیق و تدقیق در طبیعت ، در اخلاق مردم ، و مطالعه در روح همکاران و اطرافیان معلمین و رهبران او بوده اند و با آشنائی واقعی و اطلاع کافی بر خود و محیط خویش برای نجات و هدایت بشر قریب ۸۰ سال زحمت کشید .

نویسنده سعی میکند بطور مختصر تاریخچه زندگی و بعضی از وقایع مهم حیات این مرد نامی را نگاشته و در بخش دیگر شمه از آثار فکر و قلم او را بیان کند تا سرمشق کار و نمونه فداکاری برای هم میهنان باشد و سخنان و گفتار او آویزه گوش عقل و خرد و راهنمای زندگی مردان با تقوی و علاقمند به تکامل و ترقی گردد .

بخش اول

زندگانی فرانکلن

در هفدهم ژانویه ۱۷۰۶ در شهر بستن پانزدهمین پسر یوسف فرانکلن بنام بنیامین بدنیا آمد. یوسف در شهر بستن (۱) بشمع سازی و صابون پزی مشغول بود و زندگی محقر و ساده‌ای داشت. ابتدا در نظر گرفت که آخرین طفل خود را وقف امور مذهبی و کلیسا کند و بدین منظور او را دو سال بمکتب فرستاد لیکن در نتیجه تنگدستی و عدم امکان پرداخت مخارج تحصیلی طفل را از مکتب خارج کرد و در دکان خود بکار واداشت.

ذوق سرشار طفل از همان خردسالی بخواندن کتب و فرا گرفتن گفته‌های بزرگان و ناسازگاریش باشغلی که مانع از تعلیمات او بود سبب شد که پدرش یوسف او را در ۱۲ سالگی نزد برادرش جیمز که صاحب چاپخانه بود بفرستد. بنیامین در دکان برادر بشاگردی قبول و چنین شرط شد که تا ۲۲ سالگی بدون اجرت برای آموختن حرفه کار کند و سال آخر فقط مزد بگیرد.

چاپخانه جیمز دارای آلات و اسباب صحیح کار نبود و علاوه بر این

مدیر چاپخانه نیز شخص ناقابل و خشنی بود.

فرانکلن کمر همت بمیان بسته شروع بکار کرد و از اینکه شغل جدیدش بیشتر با خواندن کتاب و مطالعه مناسبت داشت شاد بود. در خاطراتش مینویسد: «در چاپخانه باشاگرد کتاب فروشی آشنا شدم و در نتیجه این رفاقت گاهگاه کتابی بمن امانت میداد که بخوانم ولی کمال مواظبت و مراقبت را می کردم که آن را تمیز و پاک نگاه داشتم مسترد دارم. بسیار اتفاق افتاد که مجبور بودم پس از اتمام کار روزانه در چاپخانه قسمت عمده ای از شب را بیدار مانده و کتابی را که بمن امانت داده بود تمام کنم تا فردای آن روز دوباره را پس دهم و کسی از خروج کتاب اطلاعی نیابد.» یکی از کتابهایی که فرانکلن در بدو طفولیت با آن آشنا شده و چند بار خوانده و بسیار جالب توجهش را کرده تاریخ «پلوتارک» (۲) است. تذکار این نکته بی مناسب نیست که فیلسوف و نویسنده معروف فرانسوی ژان ژاک روسو هم در خاطرات خود مینویسد که هادی اولیه او کتاب پلوتارک بوده و در افکار او زیاد مؤثر واقع شده. شاید این دو مرد که در روحمیات و زندگی مختلف بوده اند و معذالک هر دو دنیا را مدت ها بخود متوجه کرده اند در بدو امر و در یک موقع بدون اطلاع از یکدیگر این کتاب را خوانده و یک نحو فکر می کردند. (روسو ۶ سال از بنیامین کوچکتر بود) شباهت زندگی اولیه این دو مرد بزرگ باهم زیاد است. فرانکلن هم مانند روسو بزودی خانه پدر را ترک کرده برای تحصیل و تعلیم خود مسافرت کرد. روسو هم مانند فرانکلن ذوق بزرنگی خیلی ساده و طبیعی داشته و هر دو در بیان افکار جسور و مستبد بوده اند.

روسو و بنیامین هر دو انتخاب زنانی بیسواد و عامی کرده اند با این اختلاف که زن بنیامین خانمی بود خانه دار ، مقتصد ، مدیر داخلی ، و سرمشق اخلاقی برای شوهرش و حال آنکه همسر روسو نه حساب میدانست نه قیمت اشیاء نه اداره خانه ، و شاید همین اختلاف باعث تفاوت بزرگی باشد که بعد ها در زندگی این دو مرد پیدا شده است .

این تفاوت بین دو زن کاملاً نماینده اختلاف بین دو مرد بزرگ است . روسو طبیعتاً بینظم ، دارای احساسات و عواطف واهی و سری و همیشه بدبین نسبت به جوامع بشری و زندگی بود . فرانکلن مرد ابتکارات عاقلانه ، باحزم و احتیاط ، مرتب و خوش بین بود و خوب طبیعت را می شناخت . آیا تأثیرات زن در روحیه يك مرد تا این اندازه است ؟ برای آنکه از موضوع بحث در زندگی فرانکلن خارج نشویم فعلاً از این موضوع صرف نظر می کنیم .

حرفه جدید فرانکلن که سازگار با ذوق سرشار و عشق زیاد او بخواندن کتب بود پسند او آمد و علاوه بر این کارگر جوان از فرصت بیکاری خود استفاده می کرد و بساختن اشعار میپرداخت .

جیمز او را تشویق بچاپ و فروش یکی از آن قطعات کرد که با موفقیت کامل بفروش رسید لیکن پدرش از خامی و بی مغزی آن بنیامین را سرزنش کرد و او را از تجارت شعر بازداشت و مجبور نمود تا بکسب جدی تر و عملی تری مشغول شود .

تمایل فرانکلن بنویسندگی و تکمیل خود در این فن زیاد بود و بایکی از دوستان در موضوع آنکه آیا تعلیمات علمی بشر باید بزبان آموخته شود یا نه مکاتبه میکرد . اتفاقاً یکی از اسناد او بدست پدر دقیق

وباعلاقه‌اش افتاد. این بار هم یوسف پسر خود را متنبه کرد که اگر چه از حیث ادله و براهین بر فقیق خود ترجیح دارد لیکن سبک انشاء و ظرافت قلم خریف بمراتب بهتر است. فرانکلن تصمیم گرفت که طرز نوشتن خود را بهتر کرده در این فن استاد شود. بر حسب اتفاق یکی از شماره‌های مجله اسپکتاتور ۱ بدست او افتاد و این شماره را سر مشق نویسنده خود قرار داد. يك مقاله از این مجله را می خواند و پس از چند روز آن را از خاطره که فرا گرفته بود مینوشت و بانسخه اصلی مقایسه و معایب خود را رفع می کرد و از این راه ترقی شایانی نصیب او شد. شبها، صبح های زود، و روزیکشنبه‌ها بنیامین صرف اینکار میکرد.

فرانکلن که از برادر خود طبق قرار داد مزد نمیگرفت از او درخواست کرد پولی را که جهت تغذیه او بهمانخانه ماهانه میپردازد بخود او بدهد و او در عوض با آنها غذا نخورد. جیمز پیشنهاد او را قبول کرد و بنیامین در غذا خوردن بسیار صرفه جوئی کرده از گوشه خواری و استعمال مشروب خودداری نمود و زیادی پول غذای خود را صرف خرید کتب و تکمیل تحصیلات خود می نمود. در شرح حال خویش می نویسد:

« وقتی برادرم و سایر کارگران از چاپخانه بیرون می رفتند من تنها غذای مختصر خود را که اغلب عبارت بود از نان و خوشه انگور بسرعت بلعیده و تا برگشت آنها از وقت اضافی استفاده کرده کتاب میخواندم و اگر فکرم قدری روشن بود و سهولت درك مطالب میکردم علتش همان اعتدال در غذا بوده است.»

فرانکلن در اینجا بطور مختصر اشاره بیکمی از اسرار موفقیت خود

که اعتدال و بالتیمجه امکان ذخیره و صرفه جوئی است نموده و همین اعتدال و سبک زندگی اوست که سبب شد دارای مزاج قوی باشد و سالیان دراز عمر کند .

بنیامین ۱۵ ساله بود که برادرش جیمز بچاپ کردن جریده که دومین روزنامه مهم امریکای آن وقت بود پرداخت . کارگر جوان میخواست که آثار فکر خود را در آن جریده در دسترس عموم بگذارد ولی مطمئن بود که برادرش بدین کارتن درنمیدهد و کوچکی موقعیت او مانع از این اقدام بزرگ است . باین نظر چند مقاله بی امضا نوشته و شبها در صندوق آن روزنامه انداخت . مقاله های او تمام بچاپ رسید و جلب توجه عموم کرد لیکن یکی از آنها سبب توقیف روزنامه و حبس جیمز گشت و قرار شد پس از استخلاص هم اجازه چاپ نداشته باشد .

از آن تاریخ بعد روزنامه باسم بنیامین فرانکلن بچاپ می رسید . بیش از چند ماه طول نکشید که در نتیجه تند خلقی و بد رفتاری جیمز بنیامین مجبور شد قرار داد ۹ ساله خود را با برادرش فسخ و از روزنامه و دکان برادرش صرف نظر کرده از بستی نیویورک و از آنجا بقیلادلفی برود . چه در نیویورک و چه در فیلادلفی بنیامین موفق بپیدا کردن کارنش و مدتی در این شهر اخیر بسربرد و با فرماندار آنجا **سر ویلیام کیت** ^(۱) آشنا شد . این شخص فرانکلن را ترغیب و تحریص نمود که بلندن عزیمت کرده وسائل کار یک چاپخانه جدید بالوازم کامل تهیه سازد و بدو قول داد که در این اقدام مساعدت های زیاد خواهد نمود فرانکلن پیشنهاد فرماندار را قبول نموده و در سن ۱۸ سالگی در سامبر

۱۷۲۴ بلندن رفت. لیکن ویلیام کیث علاوه بر آن که بوعده های خود وفاسکرد توصیه‌هایی هم که بفرانکلن داد بهیچ‌روی در پیشرفت کارش مؤثر نبود (۱) و فرانکلن بی‌پول و غریب در شهر لندن بجهتجوی کار بر آمد و بالاخره در چاپخانه‌پالمر (۲) بعنوان کارگر اجیر شده سپس حروف چین شد و چاپ دوم کتاب **ولاستن** در تحت عنوان «مذهب و طبیعت» با و مراجعه شد. در ضمن کار این فکر بنظرش آمد که بعضی افکار مؤلف را انتقاد و دلائل مخالف اقامه کند. بدین منظور رساله‌ای بنام **بحث در آزادی** - **احتیاج پاداش و مکافات** نوشت ولی موفق باتشاریش از چند نسخه از آن نشد و در خاطرات خود نوشت که اگر زندگی برای او تجدید شود این کتاب را کاملاً برخلاف آنچه نوشته تجدید چاپ خواهد کرد. فرانکلن يك سال در چاپخانه پالمر کار کرد. در خاطرات زندگانی خود می‌گوید:

«در ابتدای ورودم در چاپخانه لندن چاپچی شدم چه میدانستم فعالیت بدنی هم مانند فعالیت فنی لازم است و حال آنکه سایر کارگران ترجیح میدادند حروف چین یا ماشین گردان باشند تا از کار خسته نشوند. مشروب من فقط آب خالص بود سایر عمله‌ها که تقریباً ۵۰ نفر بودند آبجو بطور افراط می‌آشامیدند. اغلب اتفاق می‌افتاد که دوسندوق بزرگ را از پله‌ها بالا و پائین می‌بردیم در صورتیکه دیگران از عهده یکی از آنها هم بخوبی بر

۱- بعضی از نویسندگان که در باب زندگی فرانکلن تحقیقات کرده‌اند معتقدند که فرماندار و اقامتگاههای مفید و سفارش‌های لازم برای بنیامین نوشت لکن در موقع تسلیم آنها بفرانکلن اشتباهات کاغذهای دیگری را بجای آن نامه‌ها داد که بهیچوجه بکار او نخورد.

نمیآمدند و تعجب می کردند که امریکائی آبجو را از آنان که آبجو میخورند قوی تر است . مستخدم آبجو فروش در نزدیکی چاپخانه تمام روز گرفتار این کارها بود . این عادت در نظر من بسیار زشت بود و میدانستم که سبب عمده فقر و تنگدستی این بیچارگان است . خلاصه در نتیجه نصایح و سرزنشهای متوالی خود یکده از همکاران خویش را نجات و در بین آنها باشگاه امسال و اعتدال تشکیل دادم .

این نکته جالب توجه است که شکایت و نارضایتی در مخیله فرانکلن هم خطور نمی کرد . نویسنده از شرح جزئیات مرارت و صدمات روزهای اولیه اقامت او در لندن صرف نظر کرد ولی این نکته نگفته نماند که آزادکننده امریکا دنبال افکارشوم و اتکالی هیچوقت نگردیده و همیشه خوشوقت بوده . همانطور که در خاطر آتش مینویسند در نتیجه فعالیت و پشت کار زیادی که داشته حتی روزهای تعطیل خود را کار کرده و همیشه کارهای فوری و مهم از طرف آرباب باو مراجعه شده و مورد اعتماد و اطمینان پالمر بوده .

گرچه بالاخره وضع زندگی فرانکلن در لندن بهتر شد ولی همیشه فکر عودت بمیهن در سرش بود و بالاخره در ژوئیه ۱۷۲۶ با کمی صرفه جوئی که کرده بود بفیلا دلفی برگشت و پس از چند ماه موفق شد که با کمک یکی از دوستان خود چاپخانه ای باز کند . در این تاریخ یعنی در سال ۱۷۳۱ فرانکلن با میسرید (۱) ازدواج کرد و این زن در زندگی نابغه بزرگ خیلی تأثیر داشت و با فعالیت و جدیت و اقتصاد و صرفه جوئی زیاد رفیق او بود . از این تاریخ بعد زندگی بنیامین و سیم و داخل مرحله بزرگتر و عمومی تر شد . در اینجا باز قسمتی از زندگی خصوصی او را

که بقلم خود فرانکلن نوشته شده ذکر میکنیم :

«در نتیجه کار زیاد و فعالیت خسته نشدن ما در شهر اشتها را کاملاً پدید آوردیم و چاپخانه ما موضوع صحبت و حسادت عدّه واقع شد در همان موقع دو چاپخانه دیگر دایر گشت که بمنظور انحلال ما کار میکرد در باشگاه تجار هم درباره ما بد میگفتند لیکن یکی از اعضا باشگاه دکتر پارد (۱) عقیده مخالف اظهار داشته برفقای خود چنین گفت : پشت کار و صلاحیت و پاکدامنی فرانکلن بیش از تمام آنهایی است که من تاکنون شناختم . شبها در برگشت از باشگاه بارها دیده ام که بنیامین به تنهایی مشغول کار است . او صبحها موقعی که همکاران و همسایگانش در خواب اند مشغول چاپ است . گفته های پارد در حضار اثر نیکو بخشید و اعضا باشگاه از این بعد کارهای خود را هم بمن مراجعه کردند .» فرانکلن دریابان این قسمت مینویسد : «اگر این خصوصیات زندگی خود را شرح دادم نه برای این است که از خود تعریف کرده باشم بلکه از این جهت است که اطفال ما که پس از من این سطور را میخوانند فوائد این تقوی را همیشه در نظر گیرند و با ملاحظه تاریخچه زندگی من دقت کنند که استقامت در کار چه نیروی نفیسی است در پیشرفت و ترقی.» با وجود این در نتیجه بی علاقهگی شریک او چاپخانه فرانکلن نزدیک بود از بین برود چه در سر موعدی پرداخت تمام قروض خود موفق نشدند ، اما خوشبختانه عدّه زیادی از اهالی شهر که بیایکی بنیامین آگاه بودند بکمک او آمده و ضمانت تأدیه دیون او را کردند و فرانکلن از این پس با صرف فعالیت زیادتری بپرداخت قروض خود مشغول شد . میگوید :

« من بتدریج شروع بپرداخت قرض های خود کردم . برای حفظ

اعتبارات صرفه جو و پرکار بودم ، زندگی خارجی من قرین باحزم و احتیاط و لباس بسیار ساده بود و هیچکس مرا در مجالس عیش و تفریح نمی دید . بزرگترین و بهترین مشغولیات من در ایام فراغت قرائت کتبی بود که بسیار دوست میداشتم ، و برای آنکه مردم خیال نکنند فن خود را بالاتر از شغلم می دانم و در نتیجه متهم بغرور و تکبر بشوم شبها کاغذهای چاپ شده چاپخانه را روی اربابه گذارده خود بمنزل میبردیم تا بدین ترتیب حرفه مختصر من ترقی و پیشرفت کرد .

در این چند سطر نبوغ اخلاقی و اسرار موفقیت و عظمت او که بعداً ملاحظه خواهیم کرد بخوبی دیده میشود . ناله های سرد شکایت از شکنجه روزگار و چرخ غدار از بنیامین در هیچ مرحله شنیده نمیشود . کار ، اعتدال ، صرفه جوئی ، دقت ، بی تکبری ، احترام بقول خود و حقوق دیگران از اسرار موفقیت او بشمار میرود .

فرانکلن اندک اندک بتنهائی ارباب چاپخانه شده روابط خود را وسیع کرد و مشکلات کار و وضعیت خود را بتنهائی متحمل شد . در این موقع فرانکلن رساله ای نوشت بعنوان حقیقت و لزوم چاپ اسکناس . عقیده او که ابتدا مورد پسند اشراف نبود بالاخره قبول شده چاپ اوراق بها دار نیز بفرانکلن واگذار گردید و از این راه کار او بیشتر ترقی نمود ولی وسعت دامنه کارهای او بهیچ وجه مانع ادامه تحصیل و تکمیل معلومات و خدمات اجتماعی او نمیشد .

فرانکلن در فیلادلفی تشکیل انجمنی داد که شب های جمعه اعضاء آن دور هم جمع شده و در یکی از مسائل اخلاقی و یا فلسفی و علمی بحث میکردند و هر کس مکلف و موظف بود در ظرف سه ماه در موضوع

مشخصی سخن گفته و راجع بآن چیزی نوشته برای اعضاء باشگاه بیاورد. انجمن مزبور پیشرفت کامل کرد و بهترین مدرسه فلسفی و علمی فیلادلفی شده قریب ۴۰ سال عمر کرد و چون کتب که در آن ایام در امریکا خیلی نادر بود اغلب مورد احتیاج و محل بحث واقع میشدند فرانکلن پیشنهاد کرد که هر کس کتابی در دست دارد بانجمن آورد و برای استفاده عموم در آنجا بگذارد. در دنباله این اقدام کتابخانه عمومی فیلادلفی بابتکار بنیامین بوجود آمد.

فرانکلن میگوید: «در آن موقع در فیلادلفی خوانندگان کتاب و اهالی باسواد شهر بدرجه ای کم و فقیر بودند که باوجود تمام سعی و کوشش من بیش از ۵۰ نفر پیدا نشد، و در عوض ۴۵ شلینگ که سالیانه قرار بود بدهند فقط باخذ ۱۰ شلینگ موفق شدیم. با این سرمایه مختصر ما بکار و خرید کتب شروع کردیم. کتابخانه هفته ای یکبار باز میشد و بشركاء کتاب امانت میداد و آنها متعهد میشدند در سر موعد ودیعه را بهمان حال دریافت عودت دهند والا دو برابر قیمت آن را بانجمن بپردازند. بزودی فوائد و محسنات انجمن ما بر همه روشن و در سایر شهرها نظائر این مؤسسه دائر شد، و کتابخانه مادر نتیجه هدایا و کمک ثروت مندان رونق زیاد گرفت، و مردم که تفریحات عمومی و ارزان نداشتند اغلب اوقات بیکاری خود را در کتابخانه بسر میبردند. «بعداً فرانکلن پیشنهاد کرد که اعضاء اصلی و اولیه باشگاه (۱۲ نفر) موظف اند که هر کدام بنوبه خود يك باشگاه تأسیس کرده وسائل تعلیم و تکمیل را بدسترس عموم بگذارند و تمام این باشگاه ها بامرکز اولیه رابطه کامل داشته باشند و اسم آنها «ژنت» (۱) گذاشت.

بنیامین از ۱۷۳۲ شروع بطبع کتاب نفیس سالنامهٔ بابار یشارد (۱) نمود که یکی از بهترین آثار اخلاقی اوست. سراسر بند و اندرز، ترغیب و تشویق بکار، تحریص باقتصاد و پاکدامنی است.

رسالهٔ مزبور علت عمدهٔ اشتها راوشد. سپس مقالات مهم و افکار درخشان خود را در کتاب دیگری بنام «راه ثروت» جمع کرده بچاپ رسانید.

فرانکلن کم کم وارد امور سیاسی و کارهای عمومی نیز شد و در ۱۷۳۶ رئیس دبیرخانهٔ مجلس پنسیلوانی، و سال بعد نمایندهٔ رئیس کل پست در همان شهر گردید. افکار او همیشه متوجه منافع عامه بوده و از آن لحاظ اولین کمپانی دفاع از آتش سوزی را دائر کرد.

در ۱۷۴۴ با وجود مخالفت و معاندت عده‌ای از متنفذین موفق شد که پیشنهادی برای تشکیل یک ارتش ملی و اختیاری از نظر دفاع در مقابل هجوم و حملات بومیان امریکا بتصویب رساند.

در موقع جنگ فرانسه و اسپانی با انگلستان از طرف افسران فیلادلفی بسمت سرهنگی انتخاب شد ولی این شغل را نپذیرفت. در ۱۷۴۷ به نمایندگی مجلس عمومی انتخاب گردید و در همین اوقات بود که از کسب دست کشیده به تجربیات الکتریکی پرداخت. در این مرحله هم همان طور که عادت و شیوهٔ او بود تمامی وقت خود را بکاربرد.

همهٔ کسی تجربهٔ فرانکلن و اختراع برق گیر او را میداند. فرانکلن در هوای طوفانی و مرطوبی بآبادی که بر سر آن یک میخ کوچک آهنی قرار داشت هوا کرد. بادبادک را بیک رشته نخ کتان بسته و در انتهای نخ یک کلیدهای الکتریسته قرار داده بود تا میخ از ابرها الکتریک جذب کرده بپائین

بفرستد. نظر فرانکلن صائب بود و جرقة الکتریکى مشاهده شد اما خوشبختانه
نخ زیاد مرطوب نبود و گر نه قوت الکتریک بقدرى بود که جان مخترع در هلاک
قطعى میافتاد.

تحقیقات علمى فرانکلن هیچگاه مانع جدیت های وی برای اصلاح
و ترمیم بینگاہهای داخلى کشور نشد.

در آن زمان دانشکده در فیلا دافى وجود نداشت. فرانکلن کمر همت
بمیان زده سازمان دانشکده ای داد و قریب چهل سال یکی از مدیران فعال
و مجانى آن بود.

در ۱۷۵۱ با مساعدت اخلاقى و فکرى او «دکتر بند» (۱) موفق شد یک
بیمارستان عمومى دائر سازد.

در ۱۷۵۳ بسمت ریاست کل پست کشورهای امریکا انتخاب
شد و در نتیجه ازدیاد عوائد آن اداره بکارهای عام المنفعه و تأسیس بنگاه
های خیریه پرداخت.

فرانکلن در اختلاف بین مهاجر نشین امریکائى و انگلستان مهم ترین
کارها را انجام داد و بشهادت تاریخ نویسندگان پیشوای حقیقى و اصلی
استقلال امریکائیان فرانکلن بود.

این مرحله زندگى عالم امریکائى پر از حوادث و اشکالات بوده ولى
او همیشه پا کدامن مانده و جز عشق بمیهن و خدمت بنوع روش دیگرى
انخاذ نکرده است.

در ژوئیه ۱۷۵۷ فرانکلن از طرف مجلس عمومى مأمور شد که
در خواست هائى بدر بار انگلستان ببرد و برای این منظور دومین بار بانندن

آمد (دفعه اول چنانکه دیدیم برای پیدا کردن کار و عملی و وارد لندن شده بود). در اینجا خاطرات فرانکلن که بقلم خود او نوشته شده بیابان می‌رسد و بقیه سوانح زندگی او را از روی اسناد و نوشته‌هایی که از او مانده و جمع‌آوری شده خوانیم نوشت.

فرانکلن پس از اتمام کارهای خود در لندن با موفقیت کامل در ۱۷۶۲ به فیلادلفی مراجعت کرد. غیبت ۵ ساله او بیشتر سبب از دیاد قدر و قیمتش شده بود و در برگشت به فیلادلفی بی اندازه طرف تحسین و تکریم مردم و مجلس واقع شد. انقلاب امریکا دنباله پیدا کرد و پارلمنت انگلستان فرانکلن را برای بازجوئی و استیضاح بلندن احضار کرد ولی جوابهای او بقدری متین و عاقلانه و منطقی بود و در روح نمایندگان که قصد تنبیه سخت او را داشتند چنان مؤثر واقع شد که هیئت دولت بتعقیب او رای نداد. از این پس فرانکلن بنمایندگی ایالات: «پنسیلوانی، نیوژرزه، ماساشوست، ژرزی» انتخاب شد و بالاخره در نتیجه مذاکرات و اقدامات و نقشه‌های سیاسی او در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ در بین شادی و شغف عمومی استقلال و آزادی امریکا اعلام شد.

گر چه موضوع گفتار ما شرح تاریخ انقلاب نیست. لیکن برای آنکه نقش بزرگ فرانکلن را در تأمین استقلال امریکا تا اندازه‌ای روشن کنیم بذکر اصول وقایع مهمه می‌پردازیم:



در زمستان سال ۱۷۷۵ کانی‌های امریکائی اعلان جنگ بی‌سرو صدائی بر علیه انگلیس‌ها داده و دست بعملیات نظامی بر ضد نیروی بریتانیا در کانادا زدند.

عملیات بخوبی آغاز شد لکن نه تنها به نتیجه مفیدی نرسید بلکه

صورت موهنی بخود گرفت. کنگره در ابتدای بهار مصمم شد مأموری برای اصلاح این امور باروپا روانه کند و با وجود آنکه بیش از هفتاد و دو سال از سن فرانکلن میگذشت او نامزد اجرای این منظور گردید. فرانکلن که هیچگاه شانه از زیر بار خدمت به میهن خالی نمیکرد از قبول این امر نیز سر بیچی نمود و باین مسافرت پرمشقت که فوق العاده موجب رنج و زحمت بدنی او شد تن درداد.

در این هنگام دولت بریتانیا برای آنکه جنبش بوهیها را بصورت جدی تلقی نکرده باشد نماینده ای بامریکا فرستاد؛ و از طرف حکومت انگلستان اظهار شد که ممکن است شاه تقاضای عفو را در مورد کسانی که سر تسلیم و اطاعت فرود آورند بپذیرد.

عفو و تسلیم و اطاعت! این مطالب مورد درخواست و تقاضای امریکائیان که تشنه آزادی و استقلال بودند نبود، اما برای نیل بمطلوب و موفقیت در این امر خطیر قشونی نیرومند و کمکی شایان لازم بود. کنگره برای جلب همراهی و یاری چشم باطراف عالم دوخت و بجای تماشای انتظار باین فکر افتاد که در پی قوای امدادی و کمک رفته آنرا بیچنگ آورد. از اینرو در یکی از شبهای اواخر اکتبر پیرمردی هفتاد و دو ساله بانفاق دوجوان که نواده های او بودند از فیلادلفی مخفیانه خارج و دو روز بعد سوار کشتی شده و از رودخانه گذشته داخل دریا گردید. این پیرمرد فرانکلن ماء ورم مخصوص بدر بار فرانسه بود. فرانکلن در فرانسه بسیار معروف و محبوب بود و انتشار «سالنامه بابا ریشارد» که در فرانسه ترجمه شده بود برای وی موقعیت ارجمند و شادخی تهیه کرده بود، اعتبار و شخصیت و وجهه نیک او سبب موفقیت گردید و امریکائیه با انتخاب

فرانکلن بعنوان نماینده خود بهترین راه نیل بمقصود و منظور را دریافتند .
این شخص در فرانسه بی اندازه دوست داشت و شهرت او کمتر از نیوتن (۱)
نبود و یکی از هشت نفر اعضاء بیگانه فرهنگستان فرانسه بشمار میرفت . باین
جهات در کلیه ضیافتهای اشرافی و مجامع مهم دعوت شد و طبعه برجسته
و محترم کشور فرانسه با آغوش باز وی را پذیرفتند .

در یکی از جلسات تاریخی فرهنگستان در ۲۷ آوریل ۱۷۷۸
ولتر فیلسوف و نویسنده نامی فرانسوی که در آن موقع بیش از ۸۵ سال
داشت در جوار پیرمرد امریکائی با قیانه بشاش و چشمان درخشان قرار
یافت ، تمام حضار از شادی و جذابیت این منظره و از ذوق و خوشوقتی
کف زنان گریه میکردند . موقعی که دومرد بزرگ یکدیگر دست دوستی
دادند فریاد حضار بلند شد که یکدیگر را بیوسند و در اینجاست کدیکی
از بزرگان میگوید : « سلن و سیکل در آغوش یکدیگرند » (۲)

باری ، فرانکلن در پاریس مشغول اقدامات جدی و مفید برای جلب
موافقت و همراهی فرانسویان با منظور کشور خود گردید ، لکن کار او
در این زمینه بسیار دشوار بود چه فرانکلن دارای کیش پرستان بود و
از آزادی و استقلال سخن میگفت در حالی که کشور فرانسه بوسیله پادشاه
پادشاه مستبد کاتولیک اداره میگردد ، و افکار آزادیخواهانه فرانکلن با
معتقدات مذهبی و سیاسی لوئی ۱۶ پادشاه فرانسه تباین داشت . پادشاه
شخصاً صالح جو و آزادشالمب بود و دزبر مقتدر وی تورگو (۳) نیز با در
گونه مداخله ای که منجر به جنگ و امداد مالی از طرف فرانسه گردد مخالفت
میورزید چه اوضاع مالی و اقتصادی فرانسه در آن موقع رضایت بخش نبود .

تنها کسی که با افکار فرانکلن و مداخله فرانسه در جنگ بومیها برعایه انگلستان موافق بود مسیو ورژن (۱) وزیر خارجه فرانسه بود چه پس از شکست فرانسه از انگلستان و از دست دادن کانادا در سال ۱۷۶۳ کشور فرانسه در وضعیت موهنی بود و بعقیده وزیر خارجه موقعی مناسب بدست آمده بود که فرانسه برای خود اهمیتی حائز گردد. باین کیفیت فرانسه مردد بود چگونه کمک کنند بیکدسته یاغی که فاقد نیروی منظم و اعتبار مالی و تجارت و صنعت اند و روحانیون هم باطرز فکر آنها مخالف و معاندند؟ چگونه بابا یغیان بومی مساعدت شود و حال آنکه کشور رفیق و همسایه او اسپانیا که در امریکا دارای مستملکاتی است از این مداخله خوش بین نیست؟ باینهمه فرانکلن از اقدامات جدی و درخواست مساعدت کوتاهی نمیکرد تا در ۱۷ اکتبر ۱۷۷۷ خبر مهیج و شگفت انگیزی بدربار فرانسه رسید که یک ارتش انگلیسی در ساراتوگا (۲) در مقابل یاغیان تسلیم بلا شرط گردید. این موفقیت سبب شد که دولت فرانسه رسماً وارد مذاکره با فرانکلن نمایند که کنگره امریکائی شود، و در تاریخ ۶ فوریه ۱۷۷۸ اولین عهدنامه دوستی و مودت بین کشور فرانسه و امریکا منعقد گردد. در ۲۰ ماه بعد پادشاه فرانسه و ملکه ضیافتی در دربار بافتخار فرانکلن دادند و کارگر مطبعه بافتخارات تمام بدربار پادشاه بار یافت. این خبر در تمام دنیا منتشر گردید و کم کم استقلال امریکا و موضوع جنگ بصورت جدی در محافل سیاسی تلقی میشد، و فرانکلن موفق شد که در همان سال از دولت فرانسه کمک نظامی بخواهد و ۱۰ میلیون لیور بنام هدیه و ۴۷ میلیون بعنوان وام بگیرد.

در سال ۱۷۸۱ در یورکتون (۱) فتح بزرگی نصیب بومیهای امریکائی شد و ارتش انگلیس در مقابل نیروی فرانسه و امریکا تسلیم گردید .
این شکست فاحش سبب شد که دربار انگلستان در صدد مذاکرات صلح و انعقاد عهد نامه با امریکائیهها برآید لکن در این زمینه بین فرانکلن و رفقای امریکائی او در طرز انعقاد قرارداد و مخصوصا مداخله فرانسه و جلب موافقت او سازش بعمل نیامد ، و عهدنامه بدون اطلاع و مداخله کشور فرانسه بین امریکا و انگلستان در ۳ سپتامبر ۱۷۸۳ منعقد گردید .
فرانکلن از این بیش آمد نگران بود لکن دوران دیشی و نظرسائب او دوستی و همکاری فرانسه را نگاهداشت و از موقعیت و اعتبار او بهیچوجه کاسته نگردید ، و مجددا موفق شد که مبالغ ۶ ملیون از کشور فرانسه بعنوان وام برای ادامه عدلیات بنفع کشور خود بستاند ، و از این بعد بعنوان نماینده جمهوری امریکا در مجامع حضور می یافت . اقدامات خستگی ناپذیر فرانکلن در فرانسه موجب اصلی استقلال امریکا گردید و در موقع برگشت به فیلا دلفی تجلیلی از این پیر مرد هشتاد ساله بعمل آمد که شایسته مقام ارجمند او بود .
و رو داین فاتح بزرگ و بانی استقلال و آزادی ملی چندان با عظمت و شادی و شکوه تلقی شد که فرانکلن از فرط شغف گریه میکرد و به یکی از دوستان خود در این باب نوشت : « حسن تلقی و منتهای محبتی که هم میهنان در باره من کرده اند از قدرت تحمل من خارج است » .
فرانکلن از طرف تمام بنگاهها و مردم یعنی : از طرف نمایندگان ، شغل آنها را فرانکلن ایجاد کرده ، ارتشی که او خلق نموده ، مدارس و بنگاههای علمی که او بانی آنها شده ، انجمن فلسفی

که او پیشوائی آنها را داشت ، وملتى که کمک او سبب آزادى و استقلال آنها شده بود ، باتفاق آراء بعضويت هيئت مدیره امریکا و ریاست دولت پنسیلوانی انتخاب شد و در تحریر و تدوین قانون اساسی آنزونی شرکت کرد بطوریکه قسمت عمده آن میثاق اثر ذوق و قریحه شخصی فرانکلن است.

بالاخره پس از ۸۴ سال عمر پر افتخار و شرافت رشته زندگی او پایان رسید و در شب ۱۷ آوریل ۱۷۹۰ دنیا را بدرود گفت .
تشریفات تشییع جنازه فرانکلن بی نظیر بود و کنگره تصمیم گرفت مدت ۲ ماه سوگواری بانی استقلال را نگاهدارد ، ولی جائی که بیشتر خاطرات او را تکریم کردند در فرانسه بود . وقتى خبر مرگ فرانکلن پیاریس رسید میرابو (۱) سخنور نامدار دوره انقلاب پشت کرسی خطابه رفته چنین گفت :

« فرانکلن مرد نابغه‌ای که امریکا را از اسارت نجات داد و اشعه نور بر اروپا افکند به مبداء الوهیت عودت کرد ، بزرگواری که در دو دنیا (اروپا و امریکا) محترم بود و در تاریخ علم و هنر تاابد رتبه شامخی خواهد داشت چشم از دیدار جهان فرو بست . »

« مدتهاست که سیاسیون مرث اشخاص بزرگ و مشهور را در نطق عزای اعلام و خاطر نشان مردم میکنند ، مدتهاست که عزای بزرگان را از روی اداء وظیفه نگاه میدارند ، ولی ملت تنها عزای کسی را میگیرد که خیر خواه او بوده است . نمایندگان ملی تنها افتخار نوابغی را که دوست دار جامعه بودند متذکر میشوند کنگره ۱۴ دولت امریکا تصمیم

گرفت که دو ماه عزای فرانکلن را نگاه دارد و فعلا کشور امریکا این دین اخلاقی خود را نسبت به ناجی و پدر قانون اساسی خود ادا می نماید وظیفه اخلاقی ماست که در این افتخار شرکت کرده و بتکریم خاطره دوستدار بشر مجلس ملی خود را سه روز بعنوان عزاداری تعطیل کنیم.»

پیشنهاد میرابو باتفاق مورد قبول واقع شده و دودنیا درحدامکان ازعهده تکریم واحترام فرانکلن برآمدند.

بخش دوم

آثار و نوشته‌های فرانکلن

برنامه اصلاح اخلاق

«وقتی بفکر برنامه‌ای برای تکامل اخلاق افتادم ۲۵ سال از عمر من می‌گذشت میل من این بود که بدون ارتکاب خطا و لغزش زندگی کرده و از تمایلات شهوانی و احساسات جوانی خود را مبری کنم.»

«خیال می‌کردم کاملاً تمیز بین افعال زشت و نیک را داده‌ام و با این فکر بخود می‌گفتم از صفات ناشایسته دوری جستن و جز کردار خوب نداشتن کارسپلی است، ولی بزودی در مرحله عمل باشکال برخورددم و با وجوددقتی که در اجتناب از نیک عمل نکوهیده داشتم در نتیجه عادت یا معاشرت مرتکب آن عمل میشدم. دانستم که ایمان بافعال زشت و زیبا کافی نیست باید خوی بد را از میان برد و بر خود مسلط شد.»

«از این نظر برنامه‌ای نوشتم تا کردار خود را با مفاد آن تطبیق داده سعی کنم هرگز از آن منحرف نشوم بدین منظور سیزده اصل را که برای تهذیب اخلاق و هدایت خود براه راست ضروری میدانستم در نظر گرفته و برای هر یک از آنها شرح مختصری نوشتم:»

- ۱- قناعت - آن قدر بخور که سنگین نشوی. آن قدر بیاشام که گنج نگر دی.
- ۲- سکوت - آنچه را که بحال دیگران یا خود مفید میدانی بگو. و از گفتار بیهوده احتراز نما.
- ۳- نظم - برای هر چیز جائی مقرر و برای هر کار وقتی معین کن.
- ۴- تصمیم - مصمم شو که وظایف خود را انجام بدهی و آنچه را تصمیم گرفتی عملی کن.
- ۵- اقتصاد - فقط در راه خوبی دیگران و خود خرج کن. دشمن و لخرجی باش.
- ۶- کار - وقت گرانبهاست. اتلاف آنرا روا مدار. همیشه بکار مفید مشغول باش و از کار بی‌نمر دوری کن.
- ۷- صداقت - از درسیه و دو روئی پرهیز. فکر خود را همیشه پاک و منزه دار و در این صورت آنطور که فکر میکنی سخن بگو.
- ۸- عدالت - بر کسی بیداد مکن. حق دیگران را محترم شمار، و آنچه را بر خود روانداری بر دیگران روا مدار.
- ۹- میانه روی - از مبالغه دوری کن و در مقابل بدیهای اشخاص مکافات را کمتر از خطابه.
- ۱۰- پاکیزگی - دشمن پلیدی باش و مخصوصاً بدن، لباس، خانهات را همیشه نظیف نگاه دار.
- ۱۱- آرامش - در مقابل حوادث عادی یا غیر قابل اجتناب خونسرد باش و بجزئی خطر مضطرب مشو.
- ۱۲- غفت - شرافت خود و دیگران را لکه دار مکن.
- ۱۳- تواضع - در این راه مقلد مسیح و سقراط باش.

کوشش من در این بود که این اصول برایم عادت ثانوی شود . و چون میدانستم که از عهده اجرای همه آنها باهم بر نخواهم آمد مصمم شدم که مدتی عزم خود را راجع بیکی از آنها ثابت کنم و چون آن ملکه شود بدیگری بپردازم و این روش را ادامه بدهم تا تمام این ملکات را حائز شوم . باین ترتیب بعملی کردن يك يك پرداختم .

در رأس همه **قناعت** را قرار دادم چه باین خصلت همیشه فکر روشن و دماغ تازه میماند و شرط لازم برای تحصیل این صفت آنست که شخص همواره باید مراقب و مواظب اعمال خود باشد .

پس از بدست آوردن این ملکه توجه من بجانب **سکوت** جلب شد . با آرزوی کسب اطلاعات و بدست آوردن معرفت و معلومات مسلم است که در این راه گوش شخص بیشتر کمک و یاری مینماید تا زبان او . از بذله گوئی که فقط پسند مردمان سطحی است دوری جستیم .

نظم در درجه سوم قرار گرفت ، با منظم کردن کارها در وقت صرفه جوئی کردم و چون وقت زیادتر باشد استفاده بیشتر میشود .

تصمیم و اعمال آن خوی من شد و اجرای هر امری را سهل و ساده نمود . **اقتصاد** و کار مرا از دست و امها آسوده کرد و با سایشم رسانید و استقلال شخصی من با این دو خصلت تأمین شد .

برای آنکه بتوانم هر روز خود را بررسی کرده و نتیجه آنرا زیر چشم قرار دهم دفترچه کوچکی که حاوی ۱۳ ورق بود ترتیب داده و در بالای هر صفحه عنوان یکی از این صفات را نوشتم . هر صفحه را هفت قسمت کرده هر قسمت را بروزی از ایام هفته تخصیص دادم — ۱۳ خط افقی در هر صفحه برای ۱۳ اصل منظور رسم کردم . هر روز اگر در بکار بردن

اعتدال

آنقدر بخور که سنگین نگردی آنقدر بیاشام که گیج نشوی

یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	
							قناعت
×	×		×				سکوت
×	×			×	×	×	نظم
	×				×		تصمیم
	×				×		اقتصاد
		×					کار
							صداقت
							عدالت
							میان‌ه‌روی
							پاکیزگی
							آرامش
							عفت
							بی‌تکبری

نمونه یکی از صفحه های دفترچه که در کاغذهای فرانکلن بدست آمده و علامات قرمز بامداد بدست او گذاشته شده . تاریخ این صفحه اول ژوئیه ۱۷۳۲ است .

این صفات غفلت می‌ورزیدم و مرتکب خطا میشدم در ستون مخصوص علامت قرمز گذارده بابررسی دقیق در آخر هر هفته سعی میکردم نقائص خود را مرتفع کنم.

نمونه يك صفحه از این دفترچه بدست آمده که بنظر خوانندگان می‌رسد، در مقابل ستون نظم و سکوت خطوط قرمز زیاد دیده میشود. سکوت برای فرانکلن کار سهلی نبود. مردی که پرازافکار درخشان و بزرگست، شخصی که دارای هوش و ذکاوت سرشار است نمی‌تواند خاموش بنشیند. آه! این زبان آنقدر سرکش و خود خواه است که تظاهرات او بزرگواری چون بنیامین را پریشان میکند! در خاطراتش مینویسد:

«موضوع نظم مرا از همه بیشتر آزار میداد چه اگر مراعات برنامه‌ام در زندگانی ساده کارگری چاپخانه آسان بود پس از ورود در زندگانی عمومی و کثرت مشاغل دشوار گشت و همیشه نگرانی داشتم. آنقدر نقاط قرمز در مقابل این اصل در دفترچه یادداشت من گذاشته شد که قصد انصراف از عملی نمودن آن برایم پیدا شد و کم‌کم می‌خواستم بابی نظمی زندگی کنم. از این حیث وضعیتم شبیه بمردی بود که جهت خرید تبر نزد آهنگری رفت و اظهار داشت می‌خواهم که تمام بدنه آهنین آن مانند لبه اش صیقلی شده و براق باشد. آهنگر گفت شرط شمارا قبول میکنم ولی باید خودتان زحمت گرداندن چرخ را بعهده بگیرید تا من با سنگ آنرا براق کنم. خریدار شروع بگرداندن چرخ نمود. آهنگر بدنه تبر را محکم روی سنگ تکیه‌داد و بکار مشغول شد. چه کار سخت و دشواری است گرداندن چرخ که زیاد صرف قدرت میکند؟ گاه گاه خریدار چرخ را رها کرده برای آنکه ببیند کار تا کجا پیشرفت کرده با آهنگر نزدیک میشد

و چون میدید که بدنه تمام صیقلی نشده است اظهار میکرد من تیری را که دارای لکه باشد ترجیح میدهم !»

«خیال میکنم این حکایت بیان حال اغلب مردمانی باشد که در مقابل ترك عادات بد یا گرفتن خوی نيك باید تحمل رنج و بردباری كنند . گاه خود را قانع نمیکردم که اساساً خوب نیست انسان این اندازه نسبت بخود سختگیر باشد و مراعات نظم و ترتیب را نماید . حقیقت امر این بود که از فضیلت نظم تا حدی غافل بودم و امروز که پیر شده‌ام و حافظه‌ام ضعیف است از زبان این بینظمی در شکنجه و عذابی سخت میباشم معذالك جدیتی که در این باب کردم بمراتب بیشتر از عدم توجه برایم سودمند شد .»

از تقوای نظم که مدلولش این بود برای هر کار وقتی معین کن فرانکلن بدین طریق رفتار کرد که يك صفحه از دفترچه روزانه خود را بتقسیم ۲۴ ساعت شبانه روز اختصاص داد و برنامه ساعات کار خود را معین کرد . خود میگوید: «پس از طرح برنامه تقسیم کار با اجرای آن پرداختم اما در عمل باشکالاتی برخورددم که هیچ فکر آنرا هم نکرده بودم و با وجود آنکه کاملاً بعملی کردن آن موفق نشدم معذالك خوشوقت هستم که بیشتر از وقت استفاده کردم و کارهایم منظم تر شد .»

برنامه اصلاح اخلاق فرانکلن ابتدا شامل ۱۲ تقوی بیش نبود تا یکی از رفقای او بنیامین را متوجه کرد که با وجود فضائل و کمالاتی که دارد مشهور بتکبر و نخوت شده و از اینرو لطمه بزرگی بزندگی وی وارد خواهد آمد . فرانکلن با فکر روشن و عقل سلیم اعتراف بعیب خود کرد و بی تکبری را تقوای سیزدهم قرارداد و برای خود آئین نامه ای وضع کرد که از رفتار نخوت آمیز دوری کنند و حتی بجای کلمات : 'قطعاً' ، 'سلماً' ،

تقسیم ساعات شبانه روز

صبح	ساعت	
چه کار نیکی امروز انجام خواهم داد؟	۵	برخاستن از خواب - شستشو - اجرای دعا.
	۶	ترتیب کارهایی که در روز باید انجام داد.
	۷	کمی مطالعه - صرف صبحانه.
	۸	
	۹	
	۱۰	کار
	۱۱	
ظهر	۱۲	مطالعه و آزمایش محاسبات خود - صرف نهار.
	۱	
	۲	
بعد از ظهر	۳	
	۴	کار
	۵	
عصر	۶	نظم و ترتیب کارها - صرف شام - موزیک
	۷	
	۸	گردش - ملاقات دوستان - مطالعه امور روز
	۹	
	۱۰	
شب	۱۱	
	۱۲	
	۱	خواب
	۲	
	۳	
	۴	

بدون شك و امثال آن از این ببعده بگوئید من اینطور خیال میکنم ،
بنظار من چنین میرسد ، و غیره و غیره و هرگز بطور کلی انکار عقیده
دیگران را نکنند و اصرار نوزد که رای و نظر خود را بکرسی نشاند .

این تقوی برای فرانکلن دو حسن داشت : اولاً موقعی که عقیده ای را
بیان میکرد اگر سایرین با نظریه او موافقت نمی کردند و فکر او عملی
نمیشد در نتیجه بی تکبری و عدم نخوت هرگز ملول و رنجیده خاطر
نمی گشت . ثانیاً طرز گفتار و رفتارش طوری بود که دیگران را با اجابت
بر نمی انگیخت و اغلب بمنظورش نا امل میشد . بگفته خودش : «هیچوقت تکبر
نوع بشر را راحت نگذاشته و او را ترك نمیکند» .

بسنجیم که فرانکلن از فضائلی که برای خود فریضه قرار داده بود چه
نتایج بدست آورد .

با مقدمه ای که راجع بزنگانی او گفتیم ملاحظه شد که اعتدال در
غذا از بدو طفولیت که شاگرد مطبعه بود سبب شد که موفق بکسب علم
و حرفه شود و علاوه قدری هم پس انداز داشته باشد . کار و صرفه جوئی
او سبب شد که بزودی درزندگی از تنگدستی خلاصی یابد و بتواند بکارهای
بزرگ دست زند و جویش برای هموعان و میهن خویش مفید و بلکه ضروری
باشد . با صداقت و عدالت اعتماد و اطمینان همه کس را بخود جلب نمود
و باین جهت مصدر امور مهمه شد و زمام کارهای خطیر بکف قدرت و توانائی او
سپرده گشت بالاخره مجموع این تقواها و لوا آنکه باعتراف خود او بطور ناقص
تحصیل شده بود موجب پیدایش مردی شد که در همه جا عزیز و محترم بود
و هر کس بمصاحبت و همنشینی او رغبت داشت ، مردی که نام نامی خود را
تا ابد در صفحات تاریخ بهترین صورت بیادگار گذاشته است .

سالنامه باباریشارد^(۱)

راه ثروت

در شرح حال بنیامین فرانکلن ذکر شد که در سال ۱۷۳۲ موقعی که کارگر مطبعه بود ویش از ۲۶ سال از عمرش نمیگذشت شروع بطبع و انتشار سالنامه بنام « سالنامه باباریشارد » نمود . در حواشی این سالنامه فرانکلن پند و اندرزهای سودمندی بزبان ساده و بی آرایش بیان کرده سعی داشت عشق کار و صرفه جوئی و تقوی را در بین توده فراهم کند و چون عبارات سالنامه فوق العاده ساده و دلچسب بود مورد تشویق زیاد واقع شده بیش از ده هزار جلد در هر سال بفروش میرسید و از این راه ثروت شایانی عاید فیلسوف امریکائی شده علاوه بر این اشتهارش دنیا گیر شد .

اینک بشرح یکی از این سالنامه‌ها که در تاریخ ۱۷۵۷ نوشته شده مبادرت مینمایم از این شماره طبع های متعدد و ترجمه های زیاد بزبانهای مختلف گردیده و ترجمه زیرین از طبع وقان و ژارد سپارک (۲) است که نسبت بدیگران ساده تر و روشن تر است .



خواننده عزیز

من شنیده بودم که هیچ چیز در دنیا آنقدر موجب شغف و خوشحالی يك مؤلف نمیشود که ببیند کلمات و گفتار های او با اعتبار و اهمیتی در

« ۱ » این قطعه تا کنون به ۱۷۴ زبان ترجمه شده و اصل آن بیش از ۴۰ بار بچاپ رسید و مخصوصاً در فرانسه موقعیت بی اندازه پیدا کرده است . فرانکلن در همان تاریخ کتابی بنام راه ثروت نوشته که آن نیز بچند زبان ترجمه شده است .

۲- Vaughan et Jared Sparks

زبان عامه جاری است و گفتارش راهمه تکیه کلام خود قرار میدهند. بالاین وصف ملاحظه کنید اتفاقی که برای من رخداد تاچه اندازه موجب سرور و شادی من شد.

چند روز پیش سوار اسب بودم و از محلی میگذشتم گروهی گردهم جمع بودند و بانتظار شروع حراج بایکدیگر صحبت میکردند من اسب خود را بکناری بسته وارد جرگه آنها شدم. هنوز فروش شروع نشده بود و مردم باهم از مشکلات روزگار و سختی دوران بحث میکردند یکی از حضار به پیرمردی که گیسوان بلند سفیدی داشت و لباس ژنده پوشیده بود رو کرده چنین گفت: « بابا ابراهیم عقیده شما راجع باوضاع چیست؛ ببین چقدر مالیاتها گزاف و روزگار سخت شده من گمان نمیکم بالاخره موفق پیرداخت این عوارض کمرشکن و این مخارج طاقت فرسا بشویم. خوب است برای ماصلاح اندیشی کنی و چاره بجویی.»

بابا ابراهیم بالبخند معمولی خود آغاز سخن کرده چنین گفت: دوستان عزیز من راست است که امروز زندگانی دشوار و مالیات ها زیاد و سنگین است اما اگر ما فقط مجبور پیرداخت همین مالیات ها که برای اداره امور کشور ضروری است بودیم بسهولت هر کس از عهده تأدیه آن برمی آمد، تنبلی مایش ازدو برابر مالیات هائیکه ما میپردازیم برای ماتمام میشود. نخوت و تکبر ما سه برابر مالیاتها است. و لاجری و گشاد بازی ما چهار برابر آن و متأسفانه این مالیات های غیرمرئی طوری هستند که کارمندان دولت و عمال مالیه هم نمیتوانند بمانتخفیفی داده و یا ما را از پیرداخت آن معاف کنند. من نصیحت خوبی دارم که اگر کاملاً گوش بدهید قطعاً روزنه امیدی برای هر کس باز خواهد شد چه بقول بابا

ریشارد که در سالنامه ۱۷۳۳ گفته خداوند بانسان وعده داده: بخود کمک کن من ترا کمک خواهم کرد.

عشق کار - اگر دولت باتباع خود تکلیف میکرد که ۱/۳ وقت خود را برای اجرای امور عام المنفعه مصرف کنند همه فریاد میکشیدند دستور جابرانه ایست و دولت مانع پیشرفت کار ماست و حال آنکه تنبلی و کاهلی ماچند برابر این وقت را از ما برایگان می ستاند و هیچکس تعرض نمیکند. اگر حساب اوقاتی را که بیکاری و بطالت تلف کرده و بیهوده بسر میرید بکنید قطعاً بمن حق خواهید داد. تنبلی سبب تولید امراضی میشود که بالضروره عمر مرد را کوتاه میکند. بقول بابا ریشارد: تنبلی مانند زنگ است برای آهن - شخص را بیشتر از کار میکاهد. کلبیدی که اغلب بکار میرود همیشه براق است. باز بگفته بابا ریشارد: اگر خواهان زندگی هستی وقت را تباه مکن چه وقت پارچه ایست که با آن قبای زندگی دوخته میشود. هیچ فکر کرده اید چقدر بیش از حد ضرورت می خوابید. فراموش نکنید روباهی که می خوابد هرگز مرغ نمیگیرد. بقول بابا ریشارد: در زیر خاک بقدر کافی وقت خواب داریم. اگر وقت گرانترین چیزهاست تبذیر آنهم بدترین کارها است چه وقتی که از دست رفت دیگر بر نخواهد گشت. هیچوقت بگمان آنکه وقت کافی دارید منشینید در عمل خواهید دید که همیشه وقت کم و کوتاه است، پس اراده داشته باشید کار کنید، کار مفید، اگر فعالیت داشته باشید هر کاری را با وسائل جزئی میتوانید انجام دهید. تنبلی هر کاری را مشکل جلوه می

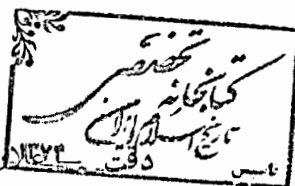
دهد - فعالیت و کار هرامری را آسان مینماید. کسی که دیر از خواب برمیخیزد مدام در هیجان و عجله است و بالاخره هم دریایان روز بکارهای خود نمیرسد. تنبلی آنقدر بکندی حرکت میکند که فقر و تنگدستی بسهولت او را میگیرند. کارهای خود را دنبال کن ورنه آنها تو را دنبال خواهند کرد. بقول بابا ریشارد: زود خوابیدن و زود از خواب برخاستن موجب سلامتی و ثروت و عقل است.

گروهی ساده لوح میگویند آه، خوشا به آن زمان قدیم که مردم در آسایش و فراغت بودند - اگر ما بخواهیم کار کنیم زمان کنونی بدرجات بهتر از دوره های گذشته است - بقول بابا ریشارد: کار احتیاج به آرزو ندارد. کسی که بامید و آرزو زندگی میکند با خطر مرگ و گرسنگی مواجه است. نازده رنج گنج میسر نمیشود دستیازی کن ثروت دنبال تو خواهد آمد - چه بقول بابا ریشارد: داشتن يك حرفه بمنزله تملك يك دده است. اگر ما با کار آشنا باشیم ثروت و غنا هرگز ما را ترك نخواهد کرد چه بگفته بابا ریشارد: فقر و تنگدستی بدرکارخانه کارگر نزدیک میشود ولی هرگز جرأت ورود بدرون کارخانه را ندارد. دنبال خیال واهی یافتن گنج یا ارث بردن از خویشان ثروتمند نگردید چه بقول. بابا ریشارد: فعالیت مادر ترقی و فراوانی است. و خداوند آدم کاری را محتاج نمیکند. موقعی که تنبل در خواب بطلالت است توزمین خود را شخم و کشت کن - در موقع ضرورت و احتیاج او توبی نیاز و فارغ البالی. کار را روزانه انجام بده هیچکس نمیداند فردا چه مواعی پیش خواهد آمد. کار امروز را بفردا مینداز.

اگر شما مستخدم دیگری بودید چقدر شرمنده میشدید وقتی ارباب شما میدید وقت را بیهوده تلف میکنید، حال که شما کارفرما و ارباب خود هستید خجالت بکشید که وقت عزیز خود را مهمل و بی‌ثمر تباه میکنید باوجود آنکه آنقدر کار برای خود و میهن و خویشاوندانتان دارید. قبل از آنکه آفتاب سر از افق بکشد از خواب برخیزید تا خورشید نگوید هنوز یکنفر در رختخواب کاهلی فرو مانده. با روی گشاده و عزم راسخ بدنبال کار خود برو. بقول بابا ریشارد: گر به‌ای که دستکش پیوشد هرگز موش نخواهد گرفت.

ممکن است ایراد کنید که کار زیاد است و قدرت و توانائی شما کم. اگر اراده و استقامت داشته باشید همه چیز سهل و آسان خواهد بود. بقول بابا ریشارد: آب که قطره قطره میچکد با پایداری و سماجت سنگ بزرگ را سوراخ میکند. با پشت کار و استقامت موشی به پاره کردن رشته محکم سیم موفق میشود و ضربات پی‌درپی تبر کوچک درخت کهن را از پای در می‌آورد.

شنیدم که یکی از شما پرسیدید پس وقت بیکاری و استراحت ما کی خواهد بود؟ دوست عزیز بقول بابا ریشارد: اگر مایلی که موفق با استراحت بشوی وقت خود را منظم و بجا مصرف کن. یکساعت از عمر خود را بیهوده از دست مده چه یک دقیقه آن برگشت نخواهد داشت. اوقات استراحت را هم باید بمشاغل سودمند و نیک صرف کرد. فرق است بین استراحت و بطالت. باور کنید بطالت بیشتر از کار شخص را کسل میکند. اگر میخواهی خوشی و سعادت باتو باشند از آنها اجتناب کن.



- ۳۶ -

بر عشق کار مرد باید دقیق و پایدار باشد - کار خود را با چشم خویش متن مراقبت کن و استقامت داشته باش بقول باباریشارد : درختی را که همیشه تغییر جا بدهند مانند کسی که مدام شغل و مسکن خود را عوض میکند پایدار نخواهد ماند جای دیگر میگوید : سه مرتبه اسباب کشی بمنزله یک آتش سوزی است دکان خود را نگاه دار آن هم تورا نگاه خواهد داشت . شخصا مراقب و مواظب کار خود باش - چشم صاحب کار مفیدتر از دستهای اوست - بی نظمی در کار بدتر از بی اطلاعی از آن است . در کارهای زندگی فقط باید بخود اعتماد داشت و بس . اگر مایلید مستخدم باو فو مهربانی داشته باشید خود شخصاً کار کنید .

این دقت و مواظبت را باید در امور جزئی و پیش پا افتاده هم ضروری دانست چه اغلب در نتیجه اهمال کوچک آسیب بزرگی میرسد . در نتیجه افتادن يك میخ بالاخره نعل اسب افتاد ، و در نتیجه افتادن نعل اسب از کار ماند ، و در نتیجه وا ماندن اسب سوار بدست دشمن گرفتار و کشته شد . تمام در نتیجه اهمال کوچک در استقرار میخ نعل بود .

صرفه جوئی - دوستان بقدر کافی درباره کار و دقت سخن گفته شد . با این دو خصلت باید مقصد و صرفه جو هم بود تا بموفقیت نائل شویم . اگر مرد صرفه جو و مقصد نباشد بالاخره در فقر و تنگدستی خواهد مرد . بقول باباریشارد : هرچه غذای شخص چرب تراست وصیت نامه او خشک تر خواهد بود . اغلب ثروتها بمحض تحصیل از دست میرود . در سالنامه دیگر میگوید : برای ثروتمند شدن تنها دانستن راه درآمد کافی نیست باید راه خرج را هم بخوبی دانست . با وجود تصرف

هند دولت اسپانی ثروتمند نشد چه بیش از دخل آن خرج کرد . اگر از مخارج گزاف و بیهوده اجتناب کنید از سختی روزگار نگرانی نخواهید داشت . زبان يك عادت بد بیش از هزینه تربیت دو طفل است . همین مخارج كوچك همین ولخرجیهای مکرر سبب از پا در آمدن ثروتهای هنگفت است . بقول بابا ریشارد : دیوانگان ضیافت میدهند وزیرکان استفاده میبرند .

شما همگی برای خرید اموال حراج جمع شدهاید و خیال میکنید کار خوبی است ، اگر کمی فکر کنید برای همه این کار ضرر دارد . حساب میکنید که در حراج کالا را بقیمت نازل بدست می آورید ولی اگر این اجناس مورد احتیاج ضروری شما نباشد بهر قیمتی بخیرید گران است . بقول بابا ریشارد : اگر کسی اجناس غیر ضروری بخرد بالاخره مجبور خواهد شد ضروریات زندگي خود را بفروشد .

از خرید جنس ارزان پرهیز . بیشتر مردم در نتیجه ارزان خریدن جنس ثروت خود را از دست میدهند . بقول بابا ریشارد : منتهای ابلهیی است که شخص پول خود را صرف خرید پشیمانی کند . اشخاص زیرك از بدبختی و گرفتاریهای دیگران متنبه میشوند ولی اشخاص ابله از بلایای خود عبرت نمیگیرند .

کسانی را میشناسم که برای آرایش ظاهری و داشتن لباس فاخر شکم خود را گرسنه نگاهداشته و خانواده خود را در تنگدستی میگذارند . برای فریب دادن چشم دیگران خود را دچار رنج و محنت مکن . جوانان وساده لوحان خیال میکنند که جوانی و ثروت فنا ناپذیر است ولی کم کم

بخطای خود بر میخورند بقول بابا ریشارد: چاه وقتی خشك شد قدر آب معلوم میشود.

دوستان من اگر میخواهید واقعا قدر پول را بدانید بروید از رفیقان درخواست وام کنید. قرض خجالتی است که شخص را در نظر همه کس خوار و بی مقدار میکند، شهوت زیور آلات بمنزله نفرین آسمانی است. قبل از آنکه بدنبال هوا و هوس بروی بکیسه پول خود نظر افکن. وقتی يك چیز زیبا میخرید لازم است ده چیز دیگر برای تکمیل آن تهیه کنید پس بهتر است از هوا و هوس اولین جلوگیری کنید تا مبتلای بعدی ها نشوید. فقری که اعیان منشی میکند و تقلید از ثروتمندان مینماید همانقدر مضحك است که قورباغه باد کرده و بخواد خود را بصورت گاو درآورد. آتش غرور و نخوت بزودی فرومی نشیند و پشیمانی و ندامت آن می ماند، بقول بابا ریشارد: شخص مغرور صبحانه آبرومند میخورد، نهار را در تنگدستی، و شام را در خجالت، بالاخره فائده این ظاهر سازی و ریا کاری چیست؟ چرا شخص برای فریب دیگران خود را در رنج و محنت بگذارد؟ چرا ظاهر را غیر از باطن نشان دهد؟ جز جلب رشك و حسد دیگران و از بین بردن قدرت و توانائی خود چه سودی می برد؟

دیوانگی است که برای خریداری اشیاء بی مصرف و کالای تجملی شخص خود را گرفتار قرض کند. مثلا در همین حراج باش ماه وعده بشما چیز می فروشند؛ بتصور اینکه معامله نسیه است و فعلا نباید پول بدهید بدون فکر هر چیزی را میخرید ولی معایب بدهکاری را نمیدانید، با مقروض شدن حقی برای دیگران نسبت با آزادی و استقلال خود قائل شده اید؛ در سر موعد

از دیدار بستانکار خجلت میکشید و در بر خورد با اوبعلت عدم امکان پرداخت وام خود ترسو و دروغگو خواهید شد و از جاده راستی و صداقت بالضروره منحرف خواهید گردید .

بقول باباریشارد : دروغگوئی مستلزم مقروض بودن است . دروغ بترك قرض سوار است . مرد آزاد نباید عملی کند که از دیدار هممنوعان خود شرمسار بوده و شهامت آن را نداشته باشد که در چشم دیگران نگاه نکند . فقر و تنگدستی شهامت و تقوی را زائل میکند . بقول باباریشارد : کیسه خالی نمیتواند خود را راست نگاهدارد . بستانکار شما حق سلب آزادی از شما دارد آیا شایسته است بزرگترین نعمت یعنی آزادی و استقلال را از روی هوا و هوس از دست داد . قبل از آنکه شما متوجه شوید اجل خواهد رسید و حافظه بستانکار همیشه بهتر از بدهکار است ، مدیون بمنزلۀ برده دائن است از این خجلت و اسارت احترامز کنید . مقصد و مآل اندیش باشید تا آزادی شما همیشه مأمون باشد . اگر فعال در آسایش و غنا هستید برای ایام پیری و ناتوانی ذخیره کنید . آفتاب صبح تمام روز پایدار نیست . عایدی و درآمد غیر ثابت و احتمالی است ولی مخارج برای شخص همیشگی و قطعی است . کار زیاد کنید تا درآمد شما زیاد شود و مازاد عائدی خود را کنار بگذارید این سر تغییرمس بهطلاست ، این کیمیای زندگانی است .

دوستان من این بودفرمان عقل و منطق اما بدانید که کار و دقت و اقتصاد با وجود تمام محاسن و فوائدش به تنهایی کافی نیستند باید خدای یکتا را همواره در نظر داشته وجدان پاك را هادی و رهنمای خود قرار دهید . نسبت بزیردستان و مستمندان با ترحم و نیکو کار باشید و بدانید

خداوند ناظر اعمال و کردار شماست . بیش از این من حرفی ندارم . تجربه مدرسه ایست که درس آن زیاد گران تمام میشود شما برایگان از دیگران استفاده کنید بکسی که پند و اندرز گوش ندهد هرگز نمی توان کمک و یاری کرد .

خواننده عزیز اگر میخواهی همیشه درزندگی خوشبخت و کامیاب باشی اندرزهای بابا را بشنود و آویزه گوش هوش و خرد خود کن .

حراج شروع شد و با وجود تمام گفته های بابا ابراهیم مردم از خرید کالاهای غیر ضروری و گران خودداری نکردند . من باین نکته برخورد کردم که پیر مرد سالنامه های مرادقت مطالعه کرده بود و اغلب بگفته های من اشاره میکرد و این امر بی اندازه سبب شادی و سرور من شد و شاید تنها کسی بودم که در اثر تذکرات خود از خرید خودداری کرده و پول خود را نجات دادم .

سوت سوتك (۱)

از توصیفی که راجع ببهشت و راه وصول بآن کرده بودید بی اندازه مسرور شدم من هم عقیده دارم که در این چند روز عمر باید از لذت و خوشیهای دنیای گذران بهره برد . اما بنظر من ممکن است با رنج و محنت کم موفق با استفاده و بهره زیاد شد بشرط آنکه مراقب باشیم « سوت سوتك را زیاد گران نخریم » زیرا بعقیده من اغلب بدبختیها و گرفتاریهای مانع نتیجه اعمال درهمین قسمت است .

لا بد منظور مرا نفهمیدید ، میدانم شما دوستدار قصه و حکایت هستید

(۱) نامه ایست که در ۱۷ نوامبر ۱۷۷۰ در پاریس فرانکلن به مادام برین مینویسد .

اجازه بدهید قصه‌ای را که مربوط بخود من است برای شما نقل کنم :

طفل بودم و بیش از ۶ سال از عمر من نگذشته بود. روزی بمناسبت عید اقوام و آشنایان چنگی پول برسم عیدی بمن دادند. شغف و شادی زیاد بمن دست داد و باقتضای عادت کودکان باشتاب تمام بطرف دکانی برای خرید اسباب بازی روانه شدم. در راه بطفلی برخورد کردم که سوت سوتکی در دست داشت و با آن بازی میکرد. صدای آن بازیچه چندان مرا شیفته و فریفته کرد که تمام پول خود را داده آن مایه سرور و شادی را خریدم، خوشحال و مسرور از دادوستد خویش بسوی خانه آمده مدام سوت سوتك خود را بدام می‌آوردم. خوشی و عیش من سبب خستگی تمام اهل خانه و همسایگان گردیده بود. برادر و خواهر و سایر خویشانم که دانستند تمامی ثروت خود را بیهای این بازیچه داده‌ام زبان سرزنش و ملامت گشوده مرا از کرده خود منفعل کردند. با سرزنش میگفتند که بیش از ده برابر ارزش آن پول داده‌ام و اگر مال اندیش و با فکر بودم با اینهمه پول چه چیزهای مفید و زیبا میتوانستم بخرم. من از خجلت و شیمانی بگریه افتادم و غم و اندوه من بدرجات بیش از شغف و شادی داشتن سوت سوتك شد.

این حادثه بعداً برای من نتایج نیکی بخشید. هر وقت که از روی هوا و هوس میخواستم چیزی خریده و سرمایه خود را صرف کنم با خود فکر میکردم. «نباید زیاد پول برای سوت سوتك داد.»



زمان خردسالی گذشت. ایام بلوغ و تکامل رسید با مشاهده افعال و کردار پاره‌ای از مردم بارها بخود میگفتم: «این شخص برای داشتن سوت سوتك زیاد پول میدهد.»



وقتی شخصی جاه طلب و شهرت دوست برمیخورد که تمام همت و قدرت خود را تباه کرده برای داشتن مقام و مرتبت ظاهری آزادی، شخصیت، تقوی، و شاید دوستان صمیمی خود را از دست میدهد فکر میکنم «این مرد خیلی گران سوت سوتك خود را میخرد»



دیگری را که می بینیم برای شهرت و نامداری از هیچ گونه چاپلوسی و دروغگوئی روی نمیگرداند و از شاهراه راستی و درستی بدور افتاده رفتار و اخلاق حسنه را بدین منظور پایمال میکند افسوس میخورم که «سوت سوتكی اینقدر ارزش ندارد»



خسیس و لثیمی که بخاطر زر اندوزی و پول دوستی از عزت نفس و زندگی آبرومند محروم مانده و با وجود ثروت و غنا زرفر و نکبت زندگی میکنند تعجب میکنم که این مرد ابله «چه ارزش زیادی برای سوت سوتك قائل است»



ساده لوحی که تمام جنبه ملکوتی و معنوی را فدای هوا و هوس و آمال و آرزوی حیوانی کرده و بالنتیجه سلامتی و عزت خود را از دست میدهد و بجای سعادت و خوشبختی محنت و گرفتاری میخورد «سوت سوتك را خیلی گران بدست میآورد»



آن دیگری که برای داشتن لباس فاخر و خانه مجلل و اثاثیه نفیس

پا از گلیم قدرت و توانائی خویش درازتر کرده گرفتار قرض و افلاس و ترش
روئی و دشنام بستانکار میشود ابله‌ی است که « باقیمت کمر شکن سوت
سوتك میخرد. »

وقتی دوشیزه‌ای زیبا باروئی دلپسند و خوئی نیکو باز دواج مردی بد
روش و سخت دل درمی آید با خویش می گویم آوخ گل پر مقدار «چقدر
زیاد بهای سوت سوتك دادی.»

بالاخره باین حقیقت برخوردیم که بیشتر بدبختیها و بیچارگی های
نوع بشر از این نتیجه میشود که ارزش دروغی و گزاف باشیاء داده «سوت
سوتك را قیمت زیاد میدهد» با وجود این من بسهم خود حق خرده گیری بدیگران
ندارم زیرا با اینهمه لافی که می زنم مطمئنم که در مقابل بعضی از چیزهای جذاب
گاه گاه اغزیده و با وجود تجربه ام «سوت سوتك را هنوز گران می خرم .»

عریضه دست چپ

جالب توجه مریان



من از شما مریان جوانان استدعا دارم بذل توجهی بتیره بختی
من نموده مرا از شایعات غلطی که مبتلای آن هستم رهائی دهید .
ما دو خواهر هستیم که ازدو چشم یکنفر بهم شبیه تربوده و در نهایت
رفاقت و همدردی زندگی میکنیم ، ولی مادر ما در کمال حق کشی و بی انصافی
اختلاف زیادی بین ما قائل بوده و خواهرم را بر من ترجیح میدهد . از

ابتدای خرد سالی اینطور تلقین شده که خواهرم بهتر و برتر از من است. بدون آنکه کمتر اهمتی در تعلیم و تربیت من شود بزرگ شدم و حال آنکه برای حسن تربیت خواهرم از هیچ چیز دریغ و مضایقه نکردم.

استاد تعلیم خط، نقاشی، موسیقی، و هنرهای زیبا برای او گذاشتند ولی اگر من بر حسب اتفاق قلم یا سوزن یا حتی قاشقی را می‌گرفتم مورد اعتراض واقع و بارها در نتیجه بی اطلاعی و عدم آشنایی تنبیه میشدم. راست است که در بعضی موارد خواهرم مرا بکمال خود طلبیده و با اتفاق کاری انجام دادیم ولی باز افتخارات و مباحثات برای او بود و مرا فقط رفع حاجت و ضرورت میخواست. خیال نکنید علت این شکایات فقط احساسات خودخواهانه است. نه. شکایت من دلیل مهمتر و بالاتری دارد. در خانواده مارسم است که تمام خرده کاریها و مواظبت های لازم برای حفظ خانه و اثاثیه بعهده من و خواهرم است. حال اگر خدای نخواسته خواهرم مریض و مبتلا به نقرس یا رماتیسم یا کمر خبی و عوارض دیگر گردد تکلیف اداره کردن خانواده بینوای ما چه خواهد شد. آیا موجب شگفت و افسوس نخواهد بود که چراتمامی مراقبت هارا در تربیت خواهر من صرف کردند و مرا بی بهره گذارند؟ افسوس که چاره نداشته و حتی برای نگارش این عریضه هم که فعلا افتخار تقدیم آنرا دارم بدست خارجی متوسل شدم چه در نتیجه عدم تمرین خود نمیتوانم چیز بنویسم.

از شما تمنی میکنم چگونگی حال مرا بخواناده ام بیان نموده و احقاق حق مرا بفرمائید.

همیشه آماده بخدمت بوده و احترامات فائمه را تقدیم میدارم.

امضاء: دست چپ

نامه بآقای وب (۱)

آقای عزیزم - نامه مشروحه‌ی که حاکی از وضعیت اسف‌انگیز مالی و تنگدستی شما بود رسید و از خواندن آن بسیار ملول و متأثر شدم. باین نامه مبلغ هزار فرانک ارسال شد ولی خیال نکنید این وجه را من برای‌گان شما میدهم. کمک من بعنوان وام است. البته وقتی بمیهن خود عودت کردید و وضعیت بهتری حائز شدید خواهید توانست قروض خود را بپردازید در اینصورت اگر بشخص نجیب و آبرومندی برخوردید که مانند امروز شما در تنگدستی و بینوائی است همین پول را از جانب من باو قرض بدهید و مخصوصاً متذکر شوید که او هم بسهم خود وقتی توانائی تأدیه بدهی خود را پیدا کرد بشخص دیگری که در احتیاج و نیاز است قرض بدهد و بعدی هم بنوبه خود همین عمل را تکرار کند. باین کیفیت من امید وارم این هزار فرانک قبل از آنکه در دست شخص دون و بی‌ایمانی افتد بچندین نفر کمک نماید و من فوق‌العاده خوشوقت خواهم شد که باین ترتیب کمک بزرگی با پول کمی کرده‌ام. متأسفانه ثروت من آنقدر نیست که بتوانم خدمات بزرگت و کمک‌های شایانی بهم‌نوعان خود بنمایم از این لحاظ متشبت باین قبیل وسائل میشوم که تا اندازه‌ای بتوانم وظیفه خود را انجام دهم.

آقای عزیز من بپاکدامنی و همت بلند شما عقیده دارم و مطمئنم که بزودی موفقیت کامل پیدا خواهید کرد. با امیدواری بترقی و سعادت شما دوستی و مودت خود را تقدیم میدارم.

ب - فرانکلن

حکایت

در یکی از دهات گمنام مردی بود بنام من ترزر (۱) که از تشریفات شهری و آئین مدنی دورویی خبر بود. نه کلیسا رفتی و نه آداب مذهبی بجا آوردی. در نهایت سادگی و بی آلاشی زندگی میکرد و هرگز ضرر و آزارش به منوعان خود نمیرسید.

قضارا سخت مریض و بستری شد. کشیش ده در بالین او حاضر شده و تلقینات مذهبی باو میکرد تا با روح پاک دنیا را بدرود گوید و به جنت برود. مرد دهقان گفت شما را خاطر آسوده باشد من دیشب خوابی دیدم و راجع بآن دنیا هیچ اضطراب و پریشانی ندارم. کشیش پرسید چگونه است خوابی که دیدی. دهقان در پاسخ گفت: خواب دیدم که در عرصه محشرم و بدنبال گروهی انبوه پشت در بهشت ایستاده حضرت مسیح نزدیک در بود احوال و مذهب يك يك می پرسید و بآنها رخصت ورود میداد.

یکی گفت مذهب کاتولیک است. عیسی فرمود داخل شو و در ردیف کاتولیکها قرار بگیر. دیگری گفت من پرستانم. حضرت قدس گفت داخل شو و بین پرستانها جای بگیر. سومی گفت من از پیروان کواکر (۲) هستم مسیح اذن ورود داد تا در عداد کواکرها بنشیند.

نوبت بمن رسید روح الله مذهب مرا پرسید. با شرم و خجالت گفتم پسر مریم من پیرو هیچ مذهبی نیستم. آنگاه عیسی کمی فکر کرد و گفت جای تأسف است که برای تو محل معینی ندارم در هر حال تو هم داخل شو و هر جا می خواهی بنشین.

عقاب و گربه افسانه

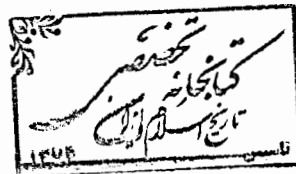
جور آدامس (۱) دومین رئیس جمهور امریکا حکایت میکند که در اوآن جدائی امریکا از انگلستان در محافل و مجالس زیاد بحث و گفتگو میشد و توجه عموم بسوی این انقلاب مهمّ سیاسی بود. در مجلس ضیافتی که فرانکلن نیز حضور داشت قصه‌ای را که از دهان او شنیدم تعریف میکنم.

شبی در خانه یکی از لردهای انگلیسی مهمان بودیم بحث در اطراف افسانه نویسی (فابل) شد، شخصی اظهار داشت موضوع فابل بالافتن (۲) و ازوپ (۳) و گمی (۴) پایان رسید، و دیگری راتوانائی رقابت با این استادان بزرگ نیست. فرانکلن ساکت بود و اظهاری نمیکرد. عقیده او را پرسیدند در پاسخ گفت اگر بمن کاغذ و مداد بدهید همین حالا افسانه‌ای خواهم ساخت و چند دقیقه بعد افسانه زیر را نقل کرد:

آورده اند که عقابی در تجسس صید در هوا پرواز میکرد از او ج آسمان چشمش بخرگوشی افتاد که در کنار دیوار قلعه‌ای استراحت میکرد. عقاب ناگهان بروی طعمه خود فرو آمد و حیوان را بچنگال خود گرفته با آسمان پرواز نمود. اما دید که طعمه او خیلی قویتر و ستیزه جو تر از خرگوشی بینوا و ناتوان است، چه با و جو د دیده صائب تیز بین اشتباه کرده و گربه‌ای بجای خرگوش در چنگال داشت. گربه گرفتار پنجه‌های تیز خود را در بدن عقاب فرو کرده و محکم او را می فشرد. عقاب تضرع میکرد: « مرا رها کن تا تو را اخلاصی دهم. » گربه گفت: « بسیار خوب، ولی من حاضر نیستم از این ارتفاع

زمین خورده و ازین بروم . همانجا که مرا برداشتی دوباره مرا بگذار تا دست
از جان تو بکشم .

عقاب سر تسلیم فرو آورد و گریه را بجای خود راحت گذاشت .
نتیجه - در زور و نیروی حریف خود که اشتباه کنی بتو همان رسد
که بآن عقاب رسید .



صاحبه فرانکلن بارماتیسیم^(۱)

نیمه شب ۱۲۲ اکتبر ۱۷۸۵

فرانکلن - اوده، آی، آی، خدای من چه گناهی کردم که مرا باین درد گرفتار کردی.

رماتیسیم - گناه تو خیلی بزرگ است، زیاد خوردی، زیاد نوشیدی، از تنبلی پاهایت را هیچ وقت بکار نینداختی.

فرانکلن - کی با من صحبت میکند؟

رماتیسیم - منم، رماتیسیم همنشین تو.

فرانکلن - دشمن جانی من؟

رماتیسیم - ببخود مرا دشمن خودمخوان.

فرانکلن - آری تو دشمن منی، نه تنها بدن مرا در رنج و شکنجه می گذاری بلکه مرا بدنام هم میکنی. نسبت پر خوری و دلگی و مستی بمن میدهی و حال آنکه همه کس مرا میشناسد که از این اتهامات بی موضوع بری هستم.

رماتیسیم - من بقضای مردم کاری ندارم هر کس هر طور میخواهد فکر کند بکند. آنچه مسلم است کسی که هیچگونه کار بدنی ندارد و ورزش نمیکند غذا و نوشابه باید خیلی کم استعمال نماید.

این قطعه را فرانکلن در ۴۷ سالگی بزبان فرانسه نوشته است.

فرانکلن - آی . آی ، باز درد مرا گرفت . آخر هم نشین محترم ، تو میدانی زندگی من طوری نیست که مستلزم کارهای بدنی باشد . کار من پشت میز نشستن است ، من چه تقصیری دارم ؟ بمن رحم کن .

رما تیسم - ادب و تضرع بکار من نمیخورد . اگر شغل تو پشت میز نشینی است تفریح و استراحت تو باید با کارهای عملی صورت گیرد . تو باید پیاده روی کنی ، اسب سواری کنی ، اگر هم بازی میکنی طوری باشد که اعضاء بدن بکار بیفتد و حال آنکه فکر کن چه برنامه موزی و مضری داری . صبحهای بلند تابستان پس از پایان کارهای اداری بجای آنکه کارهای مفید برای صحت و سلامتی خود بکنی یا روی پا انداخته وقت را بمطالعه این جراید مهمل و روزنامه های بی ربط میگذرانی ، سیگار از دهانت نمی افتد ، و معذک موقع غذا بانداشتن اشتها تامی توانی میخوری ، و از شیر چای و نان شیرینی و غیره هم چشم نمیپوشی ، دوباره پشت میز کار قرار میگیری و وقت را بایر حرفی و محاوره بارفقا میگذرانی . خوب ، همانطور که گفتی این طرز زندگی نتیجه کار اداری است . اما بعد از اتمام کار چه میکنی ؟ بعوض اینکه بروی در این باغهای زیبای رفقا که در آنجا نهار یا شام میخوری بگرددی و خود را از کوفتگی و خستگی خلاصی دهی ، فوراً پشت میز شطرنج یا تخته نشسته ساعت های متوالی وقت خود را با حرکت این مهره های بی جان بسر میری ، این تفریح تست تفریحیکه برای یک نفر پشت میز نشین خطرناکترین چیز هاست ، چه بعوض آنکه کاری کنی که خون در بدن بسرعت گردش کند باین بازی که دقت زیاد لازم دارد و مانع سرعت سیر خون و مخرب سلامتی است مشغول میشوی . نتیجه این کار سستی اعصاب و آماده کردن بدن برای نمو میکروب و ابتلای بهزار نوع مرض است . اگر من گاد گاه

بسراغ توییایم و بتو گوشمالی ندهم اصلاً از خود بیخبر خواهی ماند . تو در شهری هستی که هزاران گردشگاه و باغ و وسیله ورزش در دسترس داری ، معدنك دنبال آنها نمیروی و زندگی یکنواخت اداری و بازی را ادامه میدهی و آنوقت گریه وزاری میکنی که چرا در رنج و شکنجه هستی . بیچاره ، از خواب غفلت بیدار شو تا به بینی دشمن تو خودت هستی . آقای فرانکلن راستی با گفتن این نصایح فراموش کردم کار خود را عملی کنم ، بفرمائید این هم مال شما .

فرانکلن - آئی ، آئی ، اوه ، خدایا رحم کن ! همنشین عزیز ملامت و سرزنش تو کافی است دیگر این رنج و شکنجه بس است و مرا بدبخش .

رما تیسیم - هرگز تو قابل ترحم نیستی ، اینهم بقیه فشار من .
فرانکلن - اوه ، آئی ، بی انصافی است که میگوئی من هیچ ورزش نمیکنم . من با کالسکه بدنال کارهای خود میروم و حرکت کالسکه خود یکنوع ورزش است .

رما تیسیم - ای بینوا ، حرکت کالسکه چه ورزشی است ؟ تو اگر در زمستان یکساعت پیاده روی کنی تمام بدنت گرم می شود . سرعت گردش خون در پاهای تو نیز اثر کرده و پا گرم و نرم میشود ، و حال آنکه برای بدست آوردن همین اثر باید چهار ساعت اسب سواری کنی . اما اگر تمام روز را با کالسکه راه پیمائی کنی یکدهم این حرارت در بدن تو تولید نخواهد شد . پس خیال مکن که گذراندن نیمساعت وقت در کالسکه برای تو ورزشی است . خداوند بهمه کس کالسکه فیزی عطا نکرده ولی تمام مخلوق دوپا داده که از آن استفاده کنند . میدانی که پاهای تو در عین حال که تو را بمقصد میرساند و گردش خون ترا سریع میکند چه اثراتی میبخشد ؛ وقتی تو راه میروی تمامی

وزن بدنت از روی يك ساق يا بروی ساق پای دیگر می افتد . بعروق پافشار وارد می آید و رگها پرمیشوند ، وقتی فشار بدن روی پای دیگر افتد عروق پای راحت وقت تخلیه داشته و بسرعت خون خارج میشود . باین نحو گردش خون با فشار و سرعت انجام گرفته و در تمام بدن تولید حرارتی میشود که ترشحات جلدی را آسان و روان کرده میکروبهای داخلی بدن را از خلال انسوج بیرون می فرستد گونه های شخص برافروخته شده و سلامتی انسان تأمین میشود .

فرانکلن -- این پر حرفی و مطلق چینی های تو مرا کسل میکند .

رما تیسیم - بسیار خوب ، من ساکت میشوم و فرمائید این هم برای شما .

فرانکلن - آئی ، ای ، ببخشید بصحبت خود ادامه دهید و مرا اینقدر شکنجه نکنید .

رما تیسیم - نه ، من امشب بارها بسراغ شما خواهم آمد بقیه را هم برای فردا میگذارم .

فرانکلن - خدایا من از یاد درآمد کسی نیست بکمك من بیاید و مرا از چنگال این بی رحم خلاصی دهد .

رما تیسیم - این یاری را از اسبهای کالسه خود بخواهید . آن بیچارگان بجای شما راه پیمائی کرده اند .

فرانکلن - چقدر بی رحم و بی انصافی ، آخر چرا مرا اینقدر در فشار میگذاری ؟

رما تیسیم - من صورت کامل گناهایی که تو مرتکب شده ای در دست دارم و اگر آنها را مطالعه کنی تصدیق خواهی کرد که بی انصافی از جانب من نیست .

فرانکلن - بخوان به بینم این صورت چیست .

رما تیسیم - این صورت مفصل است اگر مایل باشی خلاصه ای برای تو بگویم .

فرانکلن - بفرمائید من گوش می کنم .

رماتیسم - بخاطر یار چندین دفعه تصمیم گرفتی که در باغ و جنگل بگردش بروی و راه پیمائی کنی و بوعده خود وفانکردی . هر دفعه بهانه جستی . یا هوا خیلی سرد بود ، یا خیلی گرم ، یا مرطوبی بود ، یا خشک ، در هر حال ترفتی و غلت واقعی و حقیقی آن تنبلی تو بود .

فرانکلن - راست است گاه این موضوع اتفاق افتاد ، شاید در سال ده مرتبه اینطوری شد .

رماتیسم - حساب شما غلط است در سال ۹۹ مرتبه این اتفاق می افتاد .

فرانکلن - چطور چنین چیزی ممکن است ؟

رماتیسم - خلاف ندارد ، از حساب من مطمئن باشید که هیچگونه اشتباهی ندارد . در هفته اقلادو مرتبه شما بیاغ بانو برین می روید . چه باغ بزرگ زیبایی است ، آن برج تماشائی که صد و پنجاه پله دارد اغلب مورد تحسین و شگفت شما می شد . هیچوقت به بالای این برج رفتید ؟ هرگز خیابانهای زیبای باغ را طی کردید ؟ جز آنکه با کالسکه بدم باغ آمده و فوراً وارد سالن شده روی آن راحتی ها نشستید و مشغول شطرنج شدید کار دیگری صورت دادید ؟

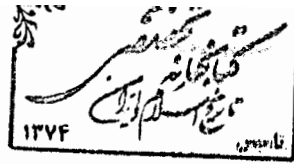
فرانکلن - من باین پرسش شما نمی توانم جواب بدهم .

رماتیسم - من بجای شما جواب می دهم . خیر ، یکدفعه هم بالای این برج نرفتید . یکدفعه هم در این باغ نگشتید .

فرانکلن - راست است ، حق بجانب شماست . بابا ریشارد خوب گفته

که « قروض و گناهان ما بیش از آن است که ما خود تصور میکنیم . »

رماتیسم - شما فیلسوف ها همیشه ضرب المثلهای و عبارات خوب از



حفظ دارید ولی خودتان هیچوقت به آنها عمل نمی کنید ، و طبل تهی هستید .
فرانکلن - آیا این گناه است که من با کالسکه از خانه بانو برین
بر می گردم ؟

رما تیسیم - البته ، شما که هیچ کاری دی و عملی ندارید خسته که نیستید
تا مجبور شوید با کالسکه حرکت کنید .

فرانکلن - پس کالسکه ام را چه کنم ؟
رما تیسیم - آقای فرانکلن ، کالسکه ات را بسوزان تا لا اقل یک دفعه
در عمرت تولید حرارتی کرده باشی ، یا اگر نمی خواهی این کار را بکنی
من راه حل دیگری بتو نشان میدهم این زارعینی که در اطراف شهر
کار می کنند از بس تمام روز خم و راست می شوند در پایان روز از فشار
کار و سالیان دراز عمر خسته و فرسوده هستند و از محل کار تا کلبه های
خود چندین کیلومتر باید پیاده روند . بدرشکه چی خود دستور بده برود
چند تن از این پیر مردان و پیر زنان خسته را سوار کرده و بخانه خود
برساند . خدا را از خود راضی کرده ای ، و چون از خانه بانو برین پیاده بر
میگرددی سلامتی و صحت خود نیز کمکی نموده ای .

فرانکلن - تو چقدر کسل کننده ای .
رما تیسیم - ببخشید من در حرفه خود پزشک توهستم ، بفرمائید این
هم دوا ی آخرین .

فرانکلن - آه ، ای ، خدا تو پزشک را از من بگیرد و جان مرا
خلاصی بخشد .

رما تیسیم - چه آدم حق ناشناسی هستی . من پزشک توام و اگر نبودم
فلج و استسقاء و سگته تورا از بین میبردند ، من مانع حمله آنها هستم .

فرانکلن - از محبت شما ممنونم ولی خواهش میکنم تشریف
ببرید من بدرجات مرگ را بر این زندگی پر رنج و تعب ترجیح میدهم
من هم رفیق شما هستم چه برای رفع مزاحمت شما بهیچ طبیب و دارویی
متوسل نشدم و اگر نروید شما هم حق ناشناسی کرده‌اید.

رما تیسم - بیخود منت بمن تحمیل مکن این پزشکان و شارلاتان
ها ممکن است شما را بکشند ولی با من کاری نمیتوانند بکنند. پزشکان
حاذق و صحیح‌العمل میدانند که رما تیسم مرضی نیست بلکه دارویی است
و دارو قابل‌علاج نیست. بکار خود برگردیم، بفرمائید.

فرانکلن - آه. آه، خواهش میکنم دست از سر من بردار. من قول
میدهم دیگر شطرنج بازی نکنم و ورزش کنم، و اندرز های تو را قبول
نموده عملی نمایم.

رما تیسم - من بخوبی شما را می‌شناسم. قول شما مورد اعتماد
من نیست. البته پس از دوسه ماه که سلاقتی قرین شما شد باز فراموش
کرده همان زندگی اولیه را ادامه خواهید داد. هنوز حساب تسویه
نشده و من تا کارم باشما تمام نشود مرخص نخواهم شد. فعلا امشب کار
دیگری ندارم و با تقدیم مراتب دوستی و ارادات خود در آتیۀ نزدیکی
بملاقات شما خواهم آمد.